نادر ابراهیمی

آخرین عادل غرب

فیلمنامه

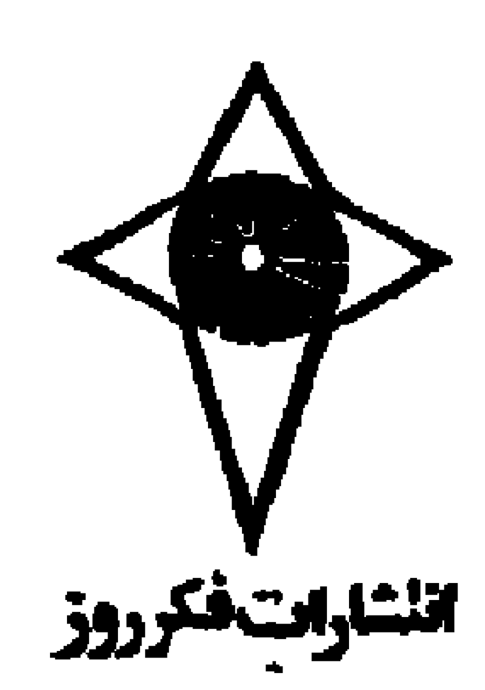


آخرین عادل غرب

(فیلمنامه)

نوشته‌ی نادر ابراهیمی





انتشارات فکرروز

آخرین عادل غرب
(فیلمنامه)

نوشته‌ی نادر ابراهیمی
چاپ اول بهار [illegible]
تعداد ۳۳۰۰ نسخه

حروف‌چینی: سبز
لیتوگرافی: مردمک
چاپ: مرتضی



فهرست

آخرین عادل غرب (متن فیلمنامه)	۷ـ۱۴۸
پیوستارِ «اوج غم و عزا»	۱۵۱
یادداشت	۱۵۷
پیوستارِ خواب	۱۵۹

تصویر

صدا

عُنوان

موسیقی

کرایست، شخصیّت اصلی ماجـرا، همچون حضرت عیسی (در «مسـیح بر صلیب» اثر پاول روبنس ـ سال ۱۶۱۰ ـ رنگ روغن ـ کتاب «هنر چیسـت» نسخـه‌ی اصل انگلیسی، صـفحه‌ی ۱۰۹) در نیمی از قاب، مصلوب است و دست راسـتش در نیمه‌ی دوّم جـای گرفته. در نیمه‌ی دوّم، بالا و پایینِ دست، عنوانها می‌آید و محو می‌شود.

دو دسـت کرایسـت، آرام آرام و لغزان از صلیبِ مفروض پایین می‌آید و حـالت کُلّیِ بدن، حـالتِ الگوی مردان وسـترن آمریکایی را پیدا می‌کند. کرایسـت در حـالتی قرار

(توضیح برای آهنگساز)

ابتدا یك قطعه‌ی کاملاً مذهبی، آرام، سوکوارانه، اوج گیرنده.

تا زمانی که کرایسـت بر صـلیب مجسم می‌شود، موسیقی، چنین است.

به مجرّد اینکه کرایسـت به وسـترن مبدّل می‌شود، همان قطعـه، نرم، تغـییر می‌کند و به نوعی موسیقی جـاز تبدیل می‌شـود ـ بی آنکه بین قطعـه‌ی اوّل و دوّم توقّفی پیش بیاید، یا حالت قطعـی

تصویر	صدا
می‌گیرد که گویی هم اکنون با دست راست، تپانچه را می‌کشد و شلّیک می‌کند. عنوانها همچنان ادامه می‌یابد.	حس شود.
باز، به همان کُندیِ نوبت قبل، دستهای هوارد کرایست بالا می‌رود، تقریباً در برابر صورت او قرار می‌گیرد. یك دوربین عکّاسی آرام آرام در آنها قرار می‌گیرد. شکل کُلّیِ بدن برای عکس گرفتن تنظیم می‌شود. انگشت کرایست بر دگمه قرار می‌گیرد. فشار می‌دهد. صدای عکس انداختن، بسیارِ بلند، صدای موسیقی را متوقّف می‌کند.	زمانی که کرایست، از وسترن به خبرنگار ـ عکّاس تبدیل می‌شود، موسیقی، تبدیل می‌شود به یك نوای ایرانی، که زمینه‌ی موسیقیِ اصلیِ تمام فیلم و سرودِ «نابود باد آمریکا» در همین نوا ساخته می‌شود. موسیقی، یکباره متوقّف می‌شود. صدای عکس انداختن، عظیم، فضا را پُر می‌کند.
کرایست، مجدداً، با شتاب بیشتر عکس دیگری می‌گیرد.	بلافاصله بعد از صدای دوربین صدای همهمه و فریاد و غوغای جلوی جاسوسخانه.

۱ـ پایان عنوان ـ جلوی لانه ـ روز ـ خارجی

تصویر	صدا
عکس، دیده می‌شود: جلوی لانه‌ی جاسوسی. بخشی از عملیّاتِ تصرّف لانه.	
مجدداً کرایست دیده می‌شود؛ این	صدای تصرّف جاسوسخانه

تصویر

بار روی یك بالكن در طبقه‌ی دوّم یك ساختمان در مقابل لانه‌ی جاسوسی. تعداد زیادی تماشاگر بر بالكن اجتماع کرده است.

جمعیّتِ فشرده در بالكن کوچك.

کرایست، زیر فشار، عکس می‌گیرد.

عکس، دیده می‌شود.

باز

و باز

و باز.

به سرعت و پیاپی.

در زیر بالكن، می‌بینیم که قدری خاك می‌ریزد.

(صدای شکستن)

بلافاصله، کف بالكن، متلاشی می‌شود.

ریزش و سقوط.

آدمها در حالات مختلف.

نگاه‌هایی رو به بالا، وحشت‌زده، از ناظران حادثه.

یك عکاس بیگانه از بالكنِ دیگر، عکس می‌گیرد.

صدا

همچنان ادامه می‌یابد، فزاینده و پُر هیبت، تا زمانی که کفِ بالكن ریزش می‌کند. هنگام ریزش کف بالكن و سقوط آدمها ـ از جمله کرایست ـ صدای صحنه عقب می‌نشیند تا جا را به صدای فروریختن بالكن و شکستن دیواره و فریاد سقوط کنندگان بدهد.

در پایان سقوط، که لِه شدگان و زخمی شدگان خونین را بر کف خیابان انباشته می‌بینیم، و پس از آن، تا اتاق جرّاحی، سکوت مطلق است ـ بدون هر نوع صدایی و نوایی و سخنی، اِلاّ صدای دگمه‌ی دوربین مرد بیگانه، آن هم فقط تا لحظه‌یی که تخت حمل مجروح، کرایستِ درهم شکسته را می‌بَرَد. پس از این، دیگر، سکوت مطلق.

صـدا	تـصـويـر
	کرایسـت، با دوربین، در حـال سقوط.
	دوربین از کرایست جدا می‌شود.
	زمان، به اجزاء کوچـك تجـزیه می‌شود.
	حرکت اجسام و اشخاص در حـال سقوط، تا حدّ ممکن کُند.
	سـقوط کرایسـت را از آغاز تا انجام، یکسره دنبال می‌کنیم.
	نماهای دیگر، برق‌آسـا و بسـیار کوتاه است: یك ثانیه و کمتر.
	کرایست و جمع سقوط کنندگان بر کف خیابان می‌ریزند و لِه می‌شـوند و خُرد و خمیر و برهم انباشته.
	نمایی سریع از دسـتهای کشـیده‌ی کرایست ـ همچون دسـتهای مسـیح ـ آغِشته به خون. عکّاس بیگانه همچنان عکس می‌گیرد.
	به دور اجسـاد و زخمی‌ها حلقـه‌یی تشکیل می‌شـود. سـه جـوان قبراق کمیته‌های انقلاب، جمعیّت را شـتابان می‌شکافند. به دنبال سه جوان، تخـت حمل مجروح. کرایستِ درهم شکسـته

تصویر	صدا

را بر تخت حمل مجروح می نهند و می‌دَوَند.

عکّاس بیگانه پیاپی عکس می گیرد.
آنچه ما می بینیم، همان عکس‌هاست ـ با مختصری حرکت.

تا زمانی که تخت در جمعیّت غرق می‌شود، عکّاس بیگانه عکس می گیرد.

۲ـ اتاق عمل ـ روز ـ داخلی

جرّاح، وردستها، پزشک بیهوشی، پرستارها، کرایست.

جرّاح، سخت سرگرم کار.
صورت کرایست، سفید مثل گچ.
دستهای فعّال جرّاح.
ابزار جرّاحی که وَردستها به جرّاح می‌سپارند.
بالعکس.
دستهای فعّال جرّاح.
صورت کرایست.
چشمهای جرّاح.
دستهای جرّاح، ادغام در دستهای جرّاح،

سکوت مطلق در طول مدّت عمل باقی می‌ماند، باند صدا، خالی، خالی می‌رود، امّا...

تصویر

ادغام در دستهای جرّاح.
تکثیر دستهای جرّاح.
تکثیر چشمهای جرّاح.
تکثیر صورت کرایست.
تکّه‌های بزرگِ تنظیفِ غرق خون.
جــرّاح، یك پایش را به پای دیگر
می‌ساید.
بالعکس.
چشم‌های جرّاح، خسته و بیحال.
دستی عرق‌های روی پیشانی جرّاح
را پاك می‌کند.
صورت همکاران جرّاح.
صورت پرستار مریم.
صورت جرّاح، با چشمهای رفته.
دســـتی، نِی را در دهان جــرّاح
می‌گذارد.
یك سرِ نی در لیوان نوشیدنی.
ظرف خونِ عابر در لوله.
دستهای لرزان جرّاح.
پنس از دست جرّاح می‌افتد.
ابزارهای کار، تعویض می‌شود.
چشمهای جرّاح می‌رود.
دو نفــر زیر بازوهای جــرّاح را

صـــدا

... از لحظه‌یی که جرّاح اوّل، مجدداً وارد کارزار می‌شود، با قدری قبل از آن،

صدا	تصویر
صدای گریه‌ی نوزاد، او هم اکنون به دنیا آمده‌یی از دور نزدیک می‌شود و نزدیکتر، تمام فضا را	می‌گیرند. زنِ پیام‌رسان، در فرستنده، با تعجیل کسی را می‌طلبد. مردی (پزشك جرّاح دوّم) از اتاقی بیرون می‌آید. جرّاح اوّل را می‌خوابانند. جرّاح دوّم از پلّه‌ها می‌رود. صورت مسیح، مثل گچ. جرّاح دوّم ماسك می‌زند، دست می‌شوید. جرّاح دوّم، جای جرّاح اوّل را می‌گیرد. جرّاح دوّم به نشانه‌های قلب نگاه می‌کند. جرّاح دوّم به کار مشغول می‌شود. دستهای فعّال جرّاح. چشم‌های هشیار جرّاح. ادغام دستها. تکثیر دستها. تکثیر صورت کرایست. عرق پیشانی جرّاح دوّم را پاك می‌کنند. یکی از همکاران، خسته، با دست

صدا	تصویر

تصویر

اشاره می‌کند که من می‌روم.

پاهای همکار که می‌رود و پاهایی که می‌آید. (رونده، کُند؛ آینده تُند)

دستهای جرّاح در کار.

دستی، نِی را در دهان جرّاح می‌گذارد.

جرّاح، آرام، سر می‌چرخاند و قهوه می‌نوشد.

جرّاح اوّل، بیدار می‌شود.

می‌نشیند.

به خود می‌آید.

دستهای جرّاح دوّم، کُند، عمل می‌کند.

جرّاح اوّل، شتابان به راه می‌افتد.

ماسك می‌زند.

دست می‌شوید.

جرّاح دوم سرگرم کار.

صورت جرّاح اول در کنار صورت جرّاح دوّم جا باز می‌کند. جرّاح اول به دوّم نگاه می‌کند و با سر می‌پرسد: «چگونه است؟» جرّاح دوّم با چشم و ابرو می‌گوید: «اِیه ... همین است که هست. خدا می‌داند» ... امّا نسبتاً راضی.

صدا

بُر می‌کند - و تا زمانی که کرایست، در اتاق ویژه، چشم گشاید - چنانکه گویی تولّد یافته است، با

صدا	تصویر
تولّدی نو یافته است ـ ادامه می‌یابد. اینجا، برای لحظه‌یی قطعه‌ی «تولّد مسیح» ـ احتمالاً با اُرگ شنیده می‌شود. (خودِ قطعه، با اُرگ و آواز جمعی)	**۳ـ روز ـ داخلی ـ صبح ـ اتاق ویژه‌ی کرایست** در اتاق باز می‌شود (نگاه دوربین، به تقریب، نگاه دکتر یحیایی (جرّاح اوّل) است.) مریم مُجَدل، پرستار ویژه‌ی کرایست، که کنار تخت نشسته، می‌ایستد. او بسیار خسته است و خسته زیر لب سلام می‌کند. کرایست بر تخت، تواریپچی شده، بیهوش. بر گِرد سرِ کرایست، تنها یك نوار زخم‌بندی دیده می‌شود؛ همچون هاله‌یی سپید. صورت کرایست و موهای او شُسته و تمیز است امّا بر صورت، لکّه‌های سیاه دیده می‌شود، و رنگ صورت پریده است.

تصویر	صدا
	دکتر یحیایی (به مریم): سـلام! شب بلند بسیار سختی بود دیشب. مریم: بله دکتر. دکتر یحیایی: دلتان نمی‌خواست بعد از آنکه آن همه برای زنده کردنش جان کندیم، اینجا، بیصدا بمیرد. نه؟ مریم: بله دکتر. دکتر یحیایی: امّا برای تشکّر از همه‌ی ما، دیشب، دوبار، رادیو تلویزیون رسمی آمریکا، خبر کشته
جرّاح یحیایی، در طول مدّتی که سخن می‌گوید، متخصصانه مسلّط و ملایم، کرایست را مورد معاینه قرار می‌دهد.	شدنش را به دست اوباش ایرانی مُنتشر کرده. رادیو تلویزیون آمریکا گفته که در واقعه‌ی حمله به سفارت آمریکا، ایرانیان وحشی، تنها خبرنگار آمریکایی را که اجازه‌ی توقّف در ایران را هم داشته، تکّه‌تکّه کرده‌اند... منظور، همین آدم است. مریم: این وحشتناک است؛ وحشتناک و باورنکردنی. دکتر یحیایی: نه. از بَد، توقعِ خوب داشتن وحشتناک است. مهمان نوازی ما دلیل بر نوکرصفتیِ ما نیست تا در مقابل هر خدمتی که می‌کنیم

تصویر:

جرّاح یحیایی، مستقیم، خطاب به مریم.

حرکت بر محور افقی از صورت یحیایی به صورت دکتر فردوس که انگار الان از راه رسیده.

بازگشت به صورت یحیایی.
حرکت به صورت دکتر مهتا، پزشك عمومی، که در طرف دیگر یحیایی جای گرفته.
صدای مریم، قدری ملتمسانه.

صدا

چشم پاداش داشته باشیم. برای همین هم ما انتظار نداریم دولت آمریکا، حتّیٰ زمانی که از کار غریب ما خبردار شد، اربابانه از ما قدردانی کند، بلکه انتظار داریم، مثل همیشه، رذیلانه انسانیّت‌مان را مورد تهاجم قرار بدهد. از ظالم توقع عدالت داشتن، دلیل بر جهالت است، و مثل این است که از مدادِ سیاه بخواهیم سفید بنویسد.

دکتر فردوس: با این استدلال، بَدها برای همیشه بد می‌مانند، و خوب‌ها خوب. و هیچ چیز عوض نمی‌شود. ظالم، تحت هر شرایطی ظالم می‌ماند، و عادل، تحت هر شرایطی عادل. یحیایی همیشه همینطور حرف می‌زند: محکم و قطعی، امّا غیر عملی و غیرمنطقی. فقط او می‌تواند انسان را، با این جسارت، با مداد مقایسه کند: سیاه، سفید؛ خوب، بَد؛ ظالم، عادل...

مریم: زنده می‌ماند دکتر؟

دکتر مهتا: از دکتر فردوس که خیال می‌کند همه چیز با متر و منطق

تصویر

مریم، ملتمسانه‌تر، به دکتر فردوس نگاه می‌کند.

فردوس، با سوءظنِ خاص خود، از بالای عینك به مریم نگاه می‌کند.

مریم، به نرمی بُغض می‌کند و برق اشکی به چشم می‌آورد؛ آنطور که گویی زخم‌زبان فردوس، دلش را به درد آورده.

چهره‌ی کرایست.

دکتر یحیایی می‌چرخد که برود؛ تا دَمِ در حرف می‌زند و آنجا می‌چرخد تا حرفش را تمام کند.

۴ـ صحنه‌ی اوّل ـ درون یك قاب تلویزیون در آمریکا ـ بی‌زمان.

یك گوینده‌ی آمریکایی در قاب تلویزیون.

صدا

علمی قابل اندازه‌گیری‌ست بپرس!

مریم: دکتر!

فردوس: همچو با التماس سوآل می‌کنی که انگار برادرت است، یا نزدیکتر از برادر.

مریم: دیشب تا سحر، هفت بار حس کردم که مُرده، و هفت بار فهمیدم که هنوز زنده است، و هر بار، دلبستگی‌ام به زنده بودنش بیشتر شد، و فقط زنده بودن، نه هیچ چیزِ دیگر، دکتر!

دکتر یحیایی: پس او از هر کسی در دنیا به شما نزدیکتر است، و پُلی‌ست میان شما و خُدا. ما شما را به عنوان سرپرستار ویژه‌ی او انتخاب می‌کنیم. با او بمانید! تا آخرین روز، آخرین ساعت، و آخرین نفس.

گوینده‌ی آمریکایی: براساس آخرین اطلاعات رسیده که سی ثانیه

صـــدا	تـصـويـر
پیش دریافت شـد، جسـد هوارد نیکل‌مان کرایسـت ـ خبرنگار نامدار آمریکایی ـ که به دسـت بَربَرهای ایرانی به قتل رسـیده، به وسـیله‌ی افراد وابسـته به حکومت شـورشیان ایران، از صحنه‌ی حادثه خـارج و در جایی پنهان شده است. دولت ایالات متحده، طیّ یادداشـتی از حکومت شـورشیان ایران خـواسته اسـت که وضـعیّت هوارد نیکل‌مان کرایست را سریعـاً و دقیقـاً به اطّلاع مردم آمریکا برسانند و روی صـبوری ملّت بزرگ آمریکا، بیش از حـد محاسبه نکنند. (موسیقی جاز، پُرهیجـان و جلف و خشن.)	عکسی از هوارد کرایسـت، زیبا و جوانتر از حال. گوینده، ادامه.

صـحنه‌ی دوّم ـ اتاقی اداری ـ غروب ـ فقـط یك میز کار، یك تلویزیون ـ ویدئو

یك مقـام عالیرتبه‌ی وزارت امور خارجه.
ـ احتمالاً معاونت (دکتر نیك نظر).

تصویر	صدا
تصویر تلویزیون، همان است که در صحنه‌ی نخست این پیوستار آوردیم. تصویر، کمرنگ شده با عوامل و خطوط انگلی مشاهده می‌شود، تا پایان. از پی «محاسبه نکنند». موسیقی جاز می‌آید ـ پُر هیجان و جلف. دکتر نیك نظر، عمیقاً در فکر، صدای تلویزیون را می‌بندد، به سوی تلفن می‌آید و شماره‌ی رمزی را می‌گیرد.	نیك‌نظر: مجدداً سلام قربان! شما از سفارت سوییس در مورد هوارد کرایست پیامی دریافت کرده‌یید؟ صدای وزیر: هنوز نه. نیك‌نظر: من درخواست یك جلسه‌ی فوری دارم. ما می‌توانیم قبل از اینکه رسماً پیامی دریافت کنیم، ماجرای آقای کرایست را از ابتدا تا انتها طیّ یادداشتی به اطّلاع سفارت سوییس برسانیم. چرا باید منتظر اخطارِ قطعاً احمقانه و آزارنده‌ی بانکی‌ها بمانیم؟ می‌دانید؟ اگر قدری تعلّل کنیم و این مرد، خدای نکرده بمیرد، پاسخ دادن به شایعات
۵ـ همان مکانِ پیوستارِ سوم صورت کرایست، خفته بر تخت. صورت، به کُندی به راست و به چپْ حرکت می‌کند. تلاشی برای باز کردن چشم، و باز نشدن.	

تصویر	صدا
	نفرت‌انگیز ایالات متحده، بسیار دشوار می‌شود.
دست مریم با پنبه‌ی مرطوب به دهان کرایست کشیده می‌شود.	صدا: حالا امیدی به زنده ماندنش هست؟
	صدای نیک‌نظر: از مسئولان بیمارستان، هیچکس حاضر نیست به این سوآل جواب بدهد.
از دست مریم به صورت مریم. صورت مریم به عقب می‌چرخد. جلوی در دکتر یحیایی.	صدا: پس لطفاً نماینده‌ی سفارت سوییس را هم بالای سر آقای کرایست ببرید!

۶ـ یك سالن مذاکرات در وزارت خارجه

تصویر	صدا
دور یك میز بیضیِ بزرگ، شش مقام وزارت امور خارجه نشسته‌اند. بحث، بدون وقفه ادامه می‌یابد.	نیك‌نظر: این کار، چه چیز را ثابت می‌کند قربان؟
	یك معاون دیگر: که آقای کرایست تا این لحظه زنده است.
	نیك‌نظر: اگر آمریکا نخواهد قبول کند، نمی‌کند. مجبورش نمی‌توانیم بکنیم تأیید کند که مثلاً، کرایست، تا ساعت شش بعدازظهر روز یکشنبه زنده بوده و بعد فوت کرده.

تصویر	صدا
	یك معاون دیگر: دولت آمریکا، اگر روی شایعه‌ی کشته شدن هوارد کرایست، بیش از حد سرمایه‌گذاری کند، دیگر، عقب نشاندنش بسیار مشکل خواهد شد. گناهکاران، حربه‌یی را که نشان بدهد حریف‌شان گناهکار است و نه خودشان، به آسانی از دست نمی‌دهند. نگذاریم یك فرصت طلایی به دست آمریکا بیفتد تا بچّه‌های ما را در تمام دنیا لکّه‌دار کند.
۷ـ همان مکان سوّم کرایست به آرامی دیده می‌گشاید.	نیك نظر: کاملاً صحیح است. الان، آمریکا می‌تواند مظلوم نمایی کند. و همه‌ی ظالمان جهان، عاشق مظلوم نُمایی هستند.
ادامه‌ی کامل ششم	یك معاون دیگر: من متعجّبم هنوز هیچ حادثه‌یی اتّفاق نیفتاده، شما چرا اینقدر نگران و وحشت‌زده به نظر می‌رسید؟ من به شما قول می‌دهم که در شرایطی با آمریکا هم می‌شود به ملایمت سخن گفت و جواب ملایم شنید.

تصویر	صدا

۸ـ همان چهارمِ دو صحنه‌یی

گوینده‌ی آمریکایی، در قاب، با هیجـان و غم سخـن می‌گوید، عکس‌هایی را نشـان می‌دهد. و نگاه دوربین روی بخش‌هایی از عکس‌ها درشت‌نمایی می‌کند.

(این عکس‌ها توسط یك خبرنگار ـ جاسوس فرانسوی در روز حـادثه، از بالکن مجاورِ بالکنِ کّرایست برداشته شده است.)

۹ـ همان مکان سوّم

کرایسـت، لمیده بر تخـت، بیحـال، لبخند بر لب. مریم در کنارش ایستاده.

مردی آهسته آهسته، قاشق قاشق به او سوپ می‌خوراند.

سه پاسـدار آشـنا، کنار در ورودیِ اتاق، نیمه خبردار و مسلح ایستاده اند.

دکتر نیك نظر به یك بیگانه، از

گوینده‌ی آمریکایی: چند لحظه‌ی قبل، با نهـایتِ تأسـف موفّق شـدیم تصـویرهایی از این جنایت فجیع و بیسابقه به دست آوریم. این تصـویرها توسّط دوستان ما و مخالفان سرسخت نظام‌های اسـتبدادی و سـتمگر، از ایران فرستاده شـده. در این عکس‌ها، ما، نه چندان آشکار و دقیق، امّا به هر حال می‌بینیم که سـه تن از آدمکشـان حکومتی، مشـغول کوبیدن هوارد نیکل‌مان کرایست ـ خبرنگار شـجاع، مشهور، آزادیخواه آمریکا هستند.

کرایسـت ـ که ما به همکاری با او افتخـار می‌کنیم ـ دلاورانه و آرمانخـواهانه در راه دفاع از آزادیِ اندیشـه، آزادی گفتار، و آزادی روح انسان، جان خویش را از دست داد. با این همه، دولت آمریکا مصمّم است تا زمانی که حکومت شـورشیان ایران، رسماً، مسأله‌ی قتل کرایسـت را مورد تأیید قرار نداده و جسـد قهـرمان خبرنگاری جهـان آزاد را به حـافظان

تـصویـر

سفارت سویس، توضیح می‌دهد ـ بیصدا.

کرایست، آهسته، با سر، سخنان نیك‌نظر را تأیید می‌کند.

ادامه‌ی کامل هشتم

۱۰ـ روز ـ جلوی «اطلاعاتِ» بیمارستان

سه روحانی در قاب. آنکه در وسط است بلند قد و عینکی است، آنان که در دو طرف هستند، به یك اندازه کوتاه، تا حدود چانه‌ی روحانی میانی. هر سه نه جوان نه پیر. هر سه مطبوع و خوش صورت و عمیق.

میانی، تیزهوش‌تر و قبراق‌تر از آن دو. هر سه، سرها را مختصری به چپْ

صـــدا

منافع ما در سفارت سوییس در تهران تحویل نداده، از اظهارنظر رسمی در این باب خودداری کند.

کاخ سفید معتقد است که هنوز امیدهای مختصری وجود دارد، و تا امیدی هست، هیچ قضاوتی در این باره نمی‌تواند کاملاً عادلانه باشد.

ضمناً ما به هیچ وجه نباید یك حکومتِ نامتعادل و بی‌هویّتِ شورشی را تحریك کنیم...

تصویر	صدا
کج می‌کنند ـ هماهنگ ـ چنان که چیزی را به خـواهش و با فروتنی می‌خواهند. (مخاطب، بانویی‌ست جاافتاده و فهیم و باادب و خوش صورت.)	روحانی میانی: سلام خانم! ما سه تن، نمایندگان دفتر ریاست جمهوری، دفتر نخست وزیری، و دفتر دادستانی انقلاب هستیم. شما، در اینجا بیماری دارید که از نظر ما شخصیّتی خاص دارد. او، تنها خبرنگار آمریکایی‌ست که خالصانه واقعیّات انقلاب ما را بیان می‌کند و سرسختانه از ما و همه‌ی آزادیخواهان جهان دفاع می‌کند. ما آمده‌یم تا این شخص را ببینیم و ارادت ویژه‌ی خود را به ایشان ابلاغ * کنیم و بگوییم که با تمامی قدرت در راه بازگشت سلامت ایشان تلاش خواهیم کرد ـ همچنان که پزشکان و جرّاحان ما تا به حال کرده‌اند. بانو: نام این بیمار چیست آقا؟ همان روحانی: کرایست، هوارد کرایست. بانو: او ممنوع‌الملاقاتِ مطلق است، آقا. او، نُه ساعت، زیر عمل جرّاحی

* با نگاهی به یک جمله‌ی متشابه در انجیل یوحنّا.

تصویر	صدا
	بوده... بله... نُه ساعت... و اگر زنده بماند، تولّدی دیگر و بسیار معجزه آسا داشته است. آقای کرایست، امروز زبان باز کرده و به زحمت می‌تواند چند کلمه‌یی بر زبان بیاورد. آیا برای دیدن او خیلی شتاب‌زده هستید ـ آقایان؟ روحانی: ما مجبور به ملاقات با ایشان هستیم، خانم!
۱۱ـ متّصل به دهم ـ همان مکان سوّم چهره‌ی بیزنگ کرایست. دستی به آرامی یك قاشق سوپ به خورد کرایست می‌دهد. سر کرایست، آرام به جانب در می‌چرخد. لبخندی مسیحایی بر لب کرایست.	صدای چند ضربه به در صدای باز شدن در صدای روحانی میانی (به انگلیسی صحیح): سلام آقای هوارد کرایست! ما آمده‌ییم تا به شما بگوییم که برای ما

تصویر	صدا
چهره ی سه روحانی به ترتیب قبل.	و ملّت ما، مسیحیِ خوب، مثل مسلمان خوب است. برای ما هر کس که به خاطر آزادی و معنویّت انسان مبارزه کند عزیز است آقا! این پیام مردم
مریم، نگرانِ حال عیسی.	میهن ماست به شما که از غرب آمده یید.
کرایست، به سختی سخن می گوید.	کرایست (زیر لب، به زحمت): شما، زیبا صحبت می کنید آقا! من هرگز فکر نمی‌کردم یك روحانی
سکوت. اشك در چشم عیسی برق می اندازد.	ایرانی بتواند اینطور به زبان ما سخن بگوید... خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت؛ چرا که بی‌شك زمانی سیراب و سیر خواهند شد.*
روحانی، با سر و لبخند، سپاسگزاری می کند.	همان روحانی: و یك نکته ی دیگر. ما، در شرایطی که تا سر در مشکلات خود فرو رفته ییم، درباب شما هم گرفتار مشکل کوچکی شده ییم که ظاهراً فقط خودتان می‌توانید آن را حل کنید، و هرچه زودتر حل کنید بهتر است.

* با نگاهی به یك جمله‌ی متشابه از انجیل یوحنّا.

تصویر	صدا
	رادیو تلویزیون رسمی شما اعلام کرده است که ما، در اینجا، عمداً، شما را، به خاطر آنکه آمریکایی بوده یید، به قتل رسانده ییم. ما تاکنون سه پیام مفصل فرستاده ییم و گفته ییم که چه حادثه یی برای شما اتفاق افتاده، و شما هم زنده هستید؛ امّا این پیام‌ها مورد اعتنا قرار نگرفته.
سکوت روی صورت عیسی. نگاه های سه روحانی. عیسی، نرم، سر به جانب دیگر - مریم - می‌گرداند.	سکوت
	کرایست: این مشکل، دیگر، آنقدرها هم که شما تصوّر می کنید، کوچک نیست. دولت آمریکا، چنین فرصت نابی را برای لکّه‌دار کردن شما، آسان از دست نخواهد داد.

۱۲ـ تلویزیون رسمی آمریکا

ـ اتاق خبر. (فضای جدید)

(گوینده، تازه است)

گوینده‌ی اخبار تلویزیون آمریکا،

صدا	تصویر
گوینده: توجّه! توجّه! با عذرخواهی از قطع برنامه‌های عادی، به سمع ملّت بزرگ آمریکا می‌رسانیم که لحظه‌یی پیش، سخنگوی کاخ سفید، طیّ اطلاعیه‌ی ویژه‌یی تأیید کرد که شخص کشته شده به دست بربرهای شورشی ایران، هوارد کرایست، خبرنگار نامدار و آزادیخواه آمریکایی بوده است که اجازه‌ی اقامت در ایران و تهیّه‌ی عکس و خبر را نیز داشته است. علیرغم این آگاهی قطعی کاخ سفید و علیرغم سه یادداشت که دولت ایالات متحده تاکنون برای ایران ارسال داشته و جسد کرایست را طلب کرده، تا این لحظه هنوز، هیچ نوع پاسخی از سوی ایران به این خواسته‌ی انسانی، بشردوستانه و صلح‌جویانه‌ی ما ـ که مطابق با جمیع موازین و قوانین بین‌المللی ست ـ داده نشده است.	برافروخته و هیجان‌زده سخن می‌گوید.

۱۳ـ بیمارستان ـ اتاق کرایست ـ همان مکان سوّم

تصویر	صدا
دکتر یحیایی، دکتر فردوس، مریم مجدّل، نماینده‌ی وزارت امور خارجه (دکتر نیک‌نظر)، نماینده‌ی سفارت سوییس، نماینده‌ی هلال احمر و صلیب سرخ جهانی، و کرایست.	
کرایست، در گچ، آویخته پا، امّا با احساس سلامتی و چشمان روشن غمزده. (کرایست، متعجّب است و در فکر)	(مُقدّمات، طی شده است. و بُرشی به درون ماجرا.) نماینده‌ی سفارت سوییس: میل دارید که شخصاً خودتان را معرّفی کنید؟ کرایست: بله آقا. من هوارد نیکل‌مان کرایست هستم. نماینده‌ی سفارت: می‌بخشید آقا! من یک مأمور ساده هستم و مجبورم وظائفم را دقیقاً انجام بدهم. بنابراین، خواهش می‌کنم در برابر سوآل‌های من خویشتندار باشید و آرام. آیا، دلائلی برای اثبات این که کرایست هستید دراختیار دارید؟
کرایست متعجّب، در ناباوری، با لبخند.	کرایست: ببخشید آقا! می‌توانم سوآل کنم که با چه کسی حرف می‌زنم؟

تصویر | **صدا**

نماینده ی سفارت: البته. من ژرژ فولیه از سفارت سوییس هستم.
کرایست: آیا دلائلی برای اثبات اینکه ژرژ فولیه هستید دراختیار دارید؟
ژرژ فولیه: بله آقا... گذرنامه ی سیاسی من و برگه‌های مربوط به اعلام هویّت من، تماماً با من است. میل دارید آنها را ببینید؟
کرایست: خیر آقا! همین اطّلاع برای من کافی‌ست فعلاً. من هم، جناب ژرژ فولیه، عین مدارك شما را دراختیار دارم. (به مریم) لطفاً اگر ممکن است...

نماینده، یك لحظه شگفت‌زده می‌ماند، و بعد مفهوم کنایه را می‌فهمد.

مریم از ساك کرایست که در زیر میز چراغ قرار دارد، اسناد را بیرون می‌آورد و دراختیار نماینده قرار می‌دهد.
نماینده ی سفارت، نماینده ی صلیب سرخ و نیك‌نظر فشرده، به مدارك نگاه می‌کنند.

ژرژ: می‌بخشید آقا! به چه ترتیب می‌توانید ثابت کنید که این اسناد و مدارك جعلی نیستند؟

تـصویـر

کرایست، خطّ حرکت را می فهمد و سری به نرمی تکان می‌دهد.

صـــدا

کرایســت: «شــما»، به چــه ترتیبی می‌توانید ثابت کنید که اســناد و مدارکتان جعلی نیستند آقا؟

ژرژ (قدری عصــبی): مدارك مرا، ســفارتخانه و دولت متبوع من تأیید می‌کنند. حال، شما جواب بدهید آقا!

کرایست: منظورتان این است که اگر موجودیّت مردی را سفارتخانه و دولت متبوعش تأیید نکند، آن مرد، دارای هویّت و موجـودیّت نخـواهد بود؟

ژرژ: این مشکل شــماست آقا، نه مشکل من.

کرایست: و شما مطمئن هستید که مشکل مرا، دولت متبوع من حــل نخـواهد کرد؟ مطمئن هســتید که اداره‌ی تشخیص هویّت آمریکا، هوارد کرایست بودن مرا تأیید نخواهد کرد؟ و هیچکس، هیچکس، هیچکس نیز در سراسر جهان نخـواهد پذیرفت که من کرایست هستم؟

ژرژ: من چنین حرفی را نزدم آقا! و مطمئن هســتم که اگر شــما آقای

کرایست، خبرنگار معروف آمریکایی باشید، دولت آمریکا و فرد فرد مردم آمریکا شما را تأیید خواهند کرد؛ امّا جبهه‌گیریِ بی‌دلیل و بلامقدمه‌ی شما در برابر ما که نمایندگان مطلقاً بی‌طرفی هستیم، حقّ است که مختصری شك برانگیزد.

نماینده‌ی صلیب سرخ: ببخشید! وظیفه‌ی ما این است که دولت و ملّت آمریکا را به زنده یا مُرده بودن آقای هوارد کرایست مطمئن کنیم، و در صورت مُرده بودن، جسد ایشان را تحویل دولت آمریکا بدهیم ـ همراه با دلائل منطقی و واقعی درباب مرگ ایشان؛ و در صورت لزوم، یك ابراز تأسف رسمی. اگر جنابعالی آقای هوارد کرایست هستید ـ که به اعتقاد شخص من می‌توانید باشید ـ در این راه به ما کمك کنید تا هرچه زودتر این مسأله‌ی واقعاً بی‌معنی را حل کنیم. بنابراین تا دیدار بعد، خونسردانه بکوشید که دلائل در جهت اثبات هوارد کرایست بودن خودتان فراهم آورید.

صدا	تصویر
	نیک‌نظر، با نهایت تأسف به کرایست نگاه می‌کند. نمایندگان، سری تکان می‌دهند و از اتاق خارج می‌شوند؛ نیک‌نظر، به دنبال آنها ـ خشک و رسمی. یحیایی و فردوس حیرت‌زده به هم نگاه می‌کنند و به مریم.
فردوس: آمریکا، دنیای خوف انگیزی برای انسان ساخته است.	
	۱۴ـ خارجی ـ جلوی بیمارستان ـ ادامه‌ی ۱۳ دو نماینده‌ی خارجی و نیک‌نظر، خشک و متأسف و قدری شتابزده به سوی ماشین‌های خود می‌آیند. دو بیگانه در یک ماشین سوار می‌شوند و نیک‌نظر به جانب ماشین خود می‌رود. نگاه ما، ناگهان، راننده‌ی سواریِ دو بیگانه را می‌یابد ـ تصادفاً ـ و دقیق می‌شویم تا چشمان مرد راننده. چشمان مرد راننده، ضمن حرکت، حریصانه به بنا نگاه می‌کند. از نگاه راننده ـ ضمن طیّ طریق ـ

تصویر

ساختمان بیمارستان را می‌بینیم: پنجره‌ها، بام، دیواره‌ها، تأسیسات. نگاهی گیج و گردان و شتاب‌زده.

ماشین نیك‌نظر.

نیك‌نظر، در فکر و مشکوك، به جلو نگاه می‌کند؛ انگار که حرکات راننده‌ی بیگانگان را کشف کرده است. نیك‌نظر، زیر لب، گرفته، به راننده‌ی خود می‌گوید: «کمی صبر کنید بی‌زحمت!» و پیاده می‌شود.

۱۵ـ همان مکانِ ۱۳ ـ ادامه

در اتاق باز می‌شود و نیك‌نظر وارد. نیك‌نظر از کمرکش جمله‌های یحیایی می‌رسد. نیك‌نظر یك لحظه‌ی برق‌آسا مکث می‌کند. یحیایی او را می‌بیند و می‌فهمد. یحیایی سخن خود را معلّق می‌گذارد.

کرایست ـ که فارسی نمی‌داند ـ طبیعتاً بُهت‌زده نگاه می‌کند، و گیج.

صدا

نیك‌نظر: کمی صبر کنید بی زحمت!

دکتر یحیایی: نه... هر چیز خوب را بدْ دیدن، دلیل بدبینی‌ست؛ وَالاّ، بد را بد دیدن بَدبینی نیست، واقع‌بینی‌ست. منِ سیاه را سیاه می‌بینم، و این حقّ من است. من از همان اوّلین صبح واقعه گفتم که آمریکا، از این حادثه، مصیبت خواهد ساخت، و حق داشتم.

نیك‌نظر (به انگلیسی): متأسفم آقای کرایست. مداخله‌ی من، بدون تردید، کار را خراب‌تر می‌کرد؛ امّا یك

تصویر	صدا
او عصبی‌ست. نیک‌نظر تیز. (متوجّه شتابِ بیان و تصویر باشید. حال، مرتباً، در مسیر افزودن سرعت هستیم.)	نکته را مسلماً باید بدانید و در آن شك نکنید: ما هرگز شما را سرمایه‌یی برای یك قمارِ احمقانه و رذیلانه نخواهیم کرد. کرایست: مطمئن هستم ـ آقا! نیک‌نظر (به فارسی، به یحیایی): مسأله‌ی دیگر: این مرد، فوراً باید به جای اَمن و ناشناخته‌یی منقل شود. ما یك اشتباه کردیم که لازم است به سرعت جبرانش کنیم. آنها، با یك راننده‌ی بیگانه نمی‌بایست به این محل می‌آمدند. فردوس: امّا ما همه پزشکان این بیمارستان هستیم آقا! نیک‌نظر: محبّت کنید و جانشینانی برای خود انتخاب بفرمایید! ترتیبی بدهید که موقتاً، تا حلّ این مسأله، فقط، خود شما با او باشید، گروه پزشکی و پرستاری شما.

۱۶ـ یك اتاق نظامی

تصویر	صدا
همان سه پاسدار که در ابتدای	صدای فرمانده: شما سه نفر او را

ماجرا دیدیمشان.
نام‌هایشان: شیرون محسنی
پرتو لَمایی
مهدی نیکیان *

از آن معرکه نجات دادید. شما سه نفر هم - من درخواست می‌کنم - که مسئولیّت محافظت از او را، تا پایان این ماجرا، برعهده بگیرید. بیم آن می‌رود که دولت آمریکا نخواهد که این مرد، زنده بماند.

۱۷ـ مسیر انتقال کرایست، از بیمارستان به مَخفیگاه ـ شبِ دیر

صحنه‌ی اوّل:
اتاق بیمارستان. چند پرستار مرد، زیر نگاه‌های مریم و دکتر مهتا و دکتر فردوس، با نهایت شتابِ ممکن و طبیعی، کرایست را از تخت به تخت حمل مجروح می‌گذارند.

صحنه‌ی دوّم:
خیابانهای خلوت شب.
چهار آمبولانس در حرکت. سر چهارراه سه آمبولانس به سه طرف

در تمام پیوستار هفدهم هیچ صدایی شنیده نمی‌شود.

* با استفاده از نامهای حواریون و رسولان.

تصویر | صدا

می‌روند و چهارمی دور می‌زند و برمی‌گردد و ناپدید می‌شود.

صحنه‌ی سوّم:
یك آمبولانس وارد یك گاراژ زیرزمینی می‌شود و ناپدید.

صحنه‌ی چهارم:
در نقطه‌ی تاریکی، سه پاسدار، آماده و نگران ایستاده‌اند. تخت عمل مجروح از برابرشان می‌گذرد.

۱۸ـ اُتاق جدیدِ کرایست ـ شبِ همیشگی (به دلیل راه نداشتنِ اتاق به نور خورشید.)

(اتاق بیمار، بسیار ساده است و آبی روشنِ متمایل به سفید. هیچ چیز که کاملاً لازم نباشد در آن دیده نمی‌شود. دستها و پاهای کرایست، هنوز نوارپیچ است امّا سبك‌تر از آغاز، و گذشتِ زمان را همین سبك‌تر شدن‌های شکسته‌بندی‌ها نشان

تصویر	صدا
می‌دهد. کرایست هنوز قدرت راه رفتن ندارد.) (تصاویر، در حرکت)	فردوس: کرایست! چرا در برابر آن دو مرد، بدون مُقدّمه از کوره دررفتید؟ کرایست: بدون مقدّمه؟ نه... در بسیاری از لحظه‌ها نگفته‌ها را هم باید شنید، ندیده‌ها را هم باید دید. آنها نگفتند و نشان ندادند، امّا من دیدم و شنیدم که پیام رذالتی عظیم را با خود حمل می‌کنند؛ پیام انکار یك انسان را؛ انکار کسی را که می‌خواهد ابزار کارش را در خطّ حقیقت به کار گیرد. دکتر یحیایی (به فارسی): بله... تصمیم به انکار ـ چیزی بود که من هم دیدم.
۱۹ـ متصل به هجده ـ پُشتِ درِ اُتاقِ کرایست. شیرون، با مسلسل، کاملاً هشیار پشت درِ اتاق نشسته است. دو پاسدار دیگر، کنار هم، طرف دیگرِ در نشسته و ایستاده‌اند. شیرون، چهارپایه‌یی پیش رو دارد که کتابی روی آن باز است. شیرون، امّا در این لحظه، به سخنان یحیایی گوش سپرده، که بلافاصله پس از تمام شدن جمله‌ی یحیایی، صدای رادیو ـ تلویزیون برمی‌خیزد ـ نه چندان بلند. (یادداشت: شیرون، در جاهای ممکن، ساکی همراه دارد که در آن سه	

تصویر	صدا
جلد کتاب هست: یك خودآموز زبان انگلیسی، یك جلد قرآن با ترجمه‌ی فارسی، یك جلد کتاب مقدّس مسیحیان. شیرون، ضمن هشیاری، غالب اوقات خود را با این سه کتاب می‌گذراند.)	(از کمرکش حرف گوینده آمده‌ییم) گوینده (به فارسی): جنجال بر سر مسأله‌ی هوارد کرایست ـ خبرنگار عکّاس آمریکایی ـ جنجالی‌ست احمقانه و کثیف، که شرمندگی آن، تا ابد برای ملّت و حکومت آمریکا خواهد ماند.
۲۰ـ لامکان ـ استودیوی تلویزیونی گوینده، در قاب تلویزیون، جدّی و برافروخته. (تدوین: بازگشت‌هایی به صورت شیرون و دو پاسدار دیگر، گوش سپرده، جدّی.)	آقای کرایست، تنها عکّاس ـ خبرنگار متدیّن و انقلابی آمریکا ـ که سالهاست در سراسر جهان از حقوق ملّت‌های ستمدیده دفاع می‌کند، مورد احترام خاصّ نظام مردمی و انقلابی ماست و همیشه نیز زیر چتر استحفاظی دولت انقلاب بوده و هست.
۲۱ـ همان جلوی لانه ـ ابتدای داستان جمعیّتِ جلوی لانه در حرکت. سه پاسدار آشنا روی ماشین کمیته. شیرون، ناگهان نگاهش متوجّه بالکن	ما یك بار دیگر، همچنان که بارها گفته‌ییم، می‌گوییم که آقای هوارد کرایست در برابر چشم هزاران

تصویر	صدا
می‌شود و عکس‌العملی سرشار از وحشت و درد بروز می‌دهد. ☐ کرایست و جمعی در آستانه‌ی فروریختن بالکن. (نمایی دیگر از گذشته است پیوستارِ یك، نه همان نماهای به کار رفته. نمایی از دید شیرون یا دو پاسدار دیگر.) ☐ جمعیّت، غُباری عظیم، دوربین از نگاهِ شیرونْ می بیند، که جمعیّت را می‌شکافد و پیش می‌رود. (نمایی‌ست باز هم مربوط به پیوستار یکم) ☐ دکتر یحیایی پای تخت جرّاحی از حال می‌رود. ☐ دکتر فردوس، متفکّر، کاملاً درشت، در جهت او نگاه می کند. ادامه‌ی گوینده.	تظاهرکننده و ده‌ها خبرنگار و عکّاس، جلوی لانه‌ی جاسوسی آمریکا، به علّت سنگینی و فروریختن بالکن طبقه‌ی دوّم یك عمارت به شدّت مجروح می‌شود. نامبرده از پی یك جرّاحیِ شگفت‌انگیز و مطلقاً بی‌نظیر، از مرگ حَتمی نجات می‌یابد. وی هم اکنون در یکی از بیمارستانهای تهران بستری‌ست، و به زودی، در نخستین فرصتِ ممکن، آماده‌ی مصاحبه و تشریح ماجرا خواهد شد. (گفتار، برابرِ تصویر است)

۲۲ـ تلویزیون آمریکا

تصویر	صدا
گوینده‌ی تلویزیون رسمی آمریکا.	گوینده: امروز پیام تسلیتی از سوی رییس جمهور کشورمان برای مادر و

تصویر	صدا
	فرزندان شادروان هوارد کرایست، خبرنگار قهرمان آمریکایی، ارسال شد. آقای رییس جمهور، در این پیام، تأسف عمیق و بیان ناشدنی خود را از آنچه که پیش آمده اعلام داشته و شرافتمندانه قول داده است که انتقام خون هوارد کرایست را از بربرها خواهد گرفت.
۲۳ـ اتاقِ کرایست درِ اتاقِ کرایست، با شتاب و احتمالاً خشونت باز می‌شود. دکتر نیك‌نظر وارد می‌شود. (مریم و دکتر مهتا حاضراند)	(صدای چند ضربه به در ـ برق‌آسا)
	نیك‌نظر: سلام آقا! حال شما خوب است؟ کرایست (بُهت‌زده): بد نیستم آقا؛ خیلی خوبم. نیك‌نظر (بعد از «بد نیستم» تداخل می‌کند): تلویزیونهای آمریکا از قتل خوفناك شما به دست ما یك فاجعه‌ی باورنکردنی ساخته‌اند. هر روز و هر شب، کوهی از اخبار دروغ را
(علی‌الاصول، هر بار که در اتاق کرایست باز می‌شود، یا کسانی به اتاق می‌آیند، ما یکی از سه پاسدار را می‌بینیم.)	

تصویر

مریم و مهتا، بُهت‌زده از شتابزدگی نیک‌نظر، نگاه می کنند.

کرایست بُهت‌زده و گیج.

نیک‌نظر، به همان شتاب که آمده می‌خواهد بازگردد که صدای مهتا را می‌شنود.

مهتا، با تمسخر و پوزخند سخن می‌گوید. (و شما) می‌افتد روی چرخیدنِ سر نیک‌نظر.

صدا

درباره‌ی شما و بلاهایی که بر سرتان آمده، بر سر مردم کشورتان خراب می کنند تا از طریق یك بلوای عمومی، مسأله‌ی لانه‌ی جاسوسی را موقتاً در پس زمینه قرار بدهند. آقای کرایست! حالا که حالتان قدری بهتر شده آیا روحیه‌ی شما آنقدر قوی هست که بتوانید بعضی از برنامه‌های فرستنده‌های تلویزیونی کشور خودتان را ببینید؟

کرایست: البته آقا، البته.

مهتا: ظاهراً این بیمار، قبل از آنکه بیمار باشد یك پرونده‌ی سیاسی ست. و شما، به جای اینکه با ایشان حرف بزنید، ایشان را ورق می‌زنید ـ آقا!

نیک نظر (برق آسا، به خشم): بهتر است طبیبان طبابت کنند آقای مَهتا، و مسئولان سیاسی مملکت مشقتِ مسائل سیاسی را تحمّل کنند. اگر قبول ندارید، بفرمایید وسط گود! هر وظیفه یی، به قدر خودش، مسئولیّتی

ایجـاد می کند. مسـئولیّت هایش را هم
قبول می کنید؟ بفرمایید!
بچّه های هفت سـاله و نُه سـاله ی این
مرد ـ که دست بر قضـا مادر هم ندارند
ـ طـیّ یك مصـاحبه ی رادیو تلویزیون
گفته اند که اگر ایران راسـت می گوید
که هوارد کرایسـت زنده اسـت، میل
دارند پدرشـان را ببینند. و دولت
آمریکا آنهـا را خـواهد کشـت ـ
بچّه های هفت و نُه ساله را، مثل سگ
خواهد کشت ـ فقط به خاطر آنکه اگر
پدرشـان را ببینند و با صـداقت و
خلوصی تردیدناپذیر، زنده بودن
پدرشـان را گواهی کنند، آمریکا دیگر
هیچ غلطی نمی تواند بکند. بفـرمایید!
مسئولیتش را برعهده بگیرد! می دانید
اگر دو بچّـه ی هفـت سـاله و نُه سـاله
پدرشان را در بغل بگیرند و گریه کنند،
دیگر هیچکس نمی تواند کرایسـت
بودن کرایسـت را انکار کند؟ بله؟ پس
بهتر است که طبیبان، طبابت کنند آقا،
و مَژه نپرانند!

تصویر	صدا
۲۴ـ دالان بیمارستان و اتاق کرایست.	
صحنه‌ی یك:	
یك میز چند طبقه که در طبقه‌ی پایین آن دستگاه ویدئو جای دارد، در طبقه‌ی وسط، مقداری نوار تصویر، و در طبقه‌ی بالا در ارتفاع مناسبِ تخت و دید بیمارستانی و بیمار، یك دستگاه تلویزیون، به جلو رانده می‌شود.	
جلوی در اتاقِ کرایست یك لحظه توقف می‌کند و می‌پیچد توی اتاق.	شتاب غیرعادی ـ بدون صدا
(شیرون جلوی در ایستاده)	
صحنه‌ی دو (چسبِ صحنه‌ی یك):	
بساط ویدئو وارد اتاقِ کرایست می‌شود و در جایی مناسبِ دیدِ کرایست قرار می‌گیرد. نگاه کرایست، کمی ترسان است.	
لَمایی که دستگاه را رانده، اینك دیده می‌شود. لمایی لبخند می‌زند، به کرایست سر تکان می‌دهد و می‌رود.	شتاب غیرعادی ـ بدون صدا
شیرون که تاکنون جلوی در بوده وارد می‌شود و با پرستار مریم حرف می‌زند.	(صدا باز می‌شود)

تصویر	صدا
	شیرون (به فارسی): من مسئولیّتِ نشان دادن فیلمها را برعهده گرفته‌ام. حالا میل دارند چیزی ببینند؟
پرستار، با محبّت و آرام سخن می‌گوید ـ قدری شرم‌زده.	(پرستار، ترجمه می‌کند) کرایست: البته... البته...
دست شیرون که عملیّاتی انجام می‌دهد و دستگاه به کار می‌افتد. دستْ نوار شماره‌ی ۴ را برمی‌دارد و در دستگاه جای می‌دهد. نوار، دیده و شنیده می‌شود: (ویدئوی پیوستار ۱۲)	(پیوستار ۱۲ یکسره انگلیسی‌ست ـ با صدای بلند بلند.)
چشم‌های کرایست. فشار عصبی روی صورت و زیر چشم‌های کرایست.	
صورت شیرون، با تحقیر به کرایست.	
دست شیرون، صدا را کم می‌کند.	(صدا می‌افتد.)
صورت کرایست. بر فک‌های کرایست، تدریجاً، فشارهایی وارد می‌شود که منجر به کلید شدنِ کاملِ دندانها می‌شود. لرزش سر.	(صدا، نرم نرم بلند می‌شود تا کرایست را زیر فشار بگیرد. و بعد آرام آرام بسته می‌شود تا جا برای سخن مسیح باز شود.)
لرزش زیر چشم‌ها.	
صورتِ متأثر مریم ـ نگران.	
صورت شیرون ـ آهسته تحقیر از	

تصویر	صدا
آن می‌رود. صورت کرایست، به گریستنْ راه می‌بَرَد و سپس هِق‌هِق گریه‌ی او شنیده می‌شود و در این حال، صورت خود را در دستها می‌پوشاند و به انگلیسی زمزمه می‌کند.	*Blessed are ye, when men shall revile you, and persecute you, and shall all manner of evil against you falsely, for my sake...*
دکتر مَهتا، با حالتی خوش و شاعرانه، سخنان کرایست را به فارسی می‌گرداند. (صورتِ کاملاً درشت مهتا) (به طرح ابتدای ۲۵ توجّه شود.)	مَهتا: هنگامی که شما را دشنام می‌دهند و جفا می‌رسانند و به خاطر من، هر سخن بدی را، به دروغ، به شما می‌بندند، شادمان باشید؛ چرا که اَجرِ شما در آسمان، عظیم است. از نخستین موعظه‌ی مسیح ـ انجیل مَتّا
۲۵ـ جلسه‌ی وزارت خارجه **(مکان و آدمهای پیوستار شش)** (مُرجح است که وزیر دیده نشود.*) (طرح: یك سالن بزرگ. وسط سالن یك میز بیضی ۱۲ نفره. نمای باز	(قطعه‌ی بالا، آرام و کشیده است و در زیر آن، موسیقی بسیار ملایم و آهسته‌یی جاری‌ست؛ امّا بلافاصله، در یك تضّاد،

* وزیر، در این زمان، قطب‌زاده است.

تصویر	صدا
و بسیار زیاد از بالا. آدم‌ها کوچک و ناشناختنی...)	دکتر نیك‌نظر سیلاب‌وار سخن می‌گوید.) نیك‌نظر: دیگر پیغام فرستادن و دلائل و اسنادِ زنده بودن کرایست را ارائه دادن هیچ خاصیّتی ندارد. آمریکا اکنون موقعیّتی برای خود دست و پا کرده که با توسّل به آن بتواند خود را در اوج مظلومیّت و ما را در اوج توحّش نشان بدهد. چرا از این موقعیّت چشم بپوشد؟ بله؟ آمریکا، امروز، حتّیٰ اگر کرایست را مثل سه ماه پیش، کاملاً سلامت دریافت کند، او را بلافاصله خواهد کشت.
۲۶ـ شب ـ خیابان، باغ و دیوار جلوی بیمارستان سه جوان مجهّز به مواد منفجره و اسلحه‌ی کمری، کاملاً خمان و پنهانکارانه، سینه‌خیز و هشیار ـ بدون غلو ـ به نقطه‌یی از نرده‌های بیمارستان می‌رسند. آهسته بالا می‌روند، پایین می‌پرند، ادامه می‌دهند ـ بدون تداوم تصویری ـ به فاصله‌ی کمی از ساختمان بیمارستان می‌رسند. از پشت یك مجموعه کیسه شن، دو	آمریکا، در به در در جستجوی کرایست است تا او را به هر قیمتی که هست به قتل برساند. می‌دانید که اگر او را، بیصدا و در خلوت بکشند، ما که ادّعا کرده‌ییم کرایست را از مرگ حتمی نجات داده‌ییم، به عنوان دروغگوترین، پست‌ترین و در عین حال احمق‌ترین نظام جهان معرّفی خواهیم شد؟ و می‌دانید که اگر هشیاریِ شگفت‌انگیز بچه‌های ما نبود، کرایست، تاکنون، لااقل دوبار،

تصویر	صدا
پاسدار باأسلحه‌ی پایه‌دار، سرك می‌کشند.	تکّه‌تکّه شده بود؟ دیگر، عوض کردن پیاپیِ جـای او هم هیچ خاصیّتی ندارد.
(ادامه‌ی کامل پ ۲۵ ـ طرح نمای باز.)	(کاملاً پیوسته)
و بلافاصله، روی کلمه‌ی «اینجـا» نُمای بسیار درشتِ دست نیك‌نظر می‌آید که با یك انگشت، با صدا و محکم، روی میز شقّاف می‌زند.	آمریکا، هنوز، اینجـا، بله... همین‌جـا، ایادیِ بسیار دارد؛ و شما، آقای وزیر! متأسفانه هیچ قدمی در راه حلّ این مشکل برنمی‌دارید.
بلافاصله، بازگشت به طرح نمای باز.	صـدای وزیر: من میل دارم با این آقای کرایستِ شما ملاقات و گفت و گو کنم.
۲۷ـ جلوی دفتر کار نخست وزیر (کاملاً متصل به تصویر میز بزرگ) نیك‌نظر، سریع، از پله‌های نخست‌وزیری بالا می‌رود و وارد اتاق رییس دفتر نخست وزیر می‌شود. (همینقدر که تابلوی «رییس دفتر»	نیك‌نظر: متأسفم آقای وزیر! هیأتی که مسئول حفظ جان کرایست است با این ملاقات موافقت نمی‌کند. صدای وزیر: پس بهتر است همان هیأت هم این مشکل را حل کند، و این هیأت، ضمناً مسئولیّتِ حفظ جان خود شما را هم برعهده بگیرد، آقا! (با آرامش، تسلّط، و طنز ادا می‌شود.)

تصویر

دیده شد، بُرشْ انجام می‌شود.)
(طرح: نگاه از بالا به پایین. نیك‌نظر، کوتاه‌تر از همیشه و قدری لِه شده.)

۲۸ـ قاب تلویزیون رسمی آمریکا

گوینده‌ی آمریکایی، عصبی و برافروخته.
(دو یا سه نُمای برق‌آسا از یك گورستان مسیحی.)

(در گورستان، دستی، شاخه‌ی گُلی بر مزاری می‌نهد.)
(در گورستان، به صلیبی می‌رسیم.)

۲۹ـ اتاق کرایست

(صلیب، ادغام می‌شود با تصویر کرایست.)

صدا

گوینده: امروز سخنگوی کاخ سفید طیّ مصاحبه‌یی درباره‌ی تجاوز شورشیان ایرانی به سفارت کبرای آمریکا در تهران، و نیز قتل فجیع قهرمان آزادی ـ هوارد کرایست ـ اطلاعاتی را دراختیار خبرنگاران قرار داد.

سخنگوی کاخ سفید درباب مسأله‌ی قتل هوارد کرایست اعلام داشت: با توجّه به اینکه دولت شورشی ایران، تاکنون، به هیچ وجه حاضر نشده در مورد هوارد نیکل‌مان کرایست اطلاعاتی در اختیار خبرگزاری قرار بدهد، و جسد وی را نیز تحویل دولت آمریکا بدهد، دولت

صـدا	تـصویـر
آمریکا تصمیم گرفته است مجسمه‌یی از هوارد کرایست را در گورستانِ شهرِ زادگاه وی برپا دارد تا دیدارگاهی برای دوستداران صلح و آزادی باشد. (ضرباهنگ گفتار، بسیار تُند)	(شاخه‌ی گل روی صورت کرایست می‌ماند.) صورت کرایست، با تشنج، رو به تلویزیون. کرایست دردمندانه نگاه می‌کند. (ضرباهنگ تصویر، بسیار کُند.)
(موسیقی که از پایان ۲۹ آغاز شده و بیانگرِ تنشی‌ست عاطفی، در پ ۳۰ اوج می‌گیرد، با تپشِ تند و تندتر شونده در پایان ۳۰، و به هنگام ورود به پ ۳۱ این قطعه‌ی پُر تنش در موضع پیش‌درآمدی بر یك قطعه‌ی نرم عاطفی ـ احساسی قرار می‌گیرد؛ یعنی بدون قطع از پ ۳۰ به پ ۳۱ می‌آید و نرم و عاطفی می‌شود.) (مدّت قطعه: ۳ ثانیه زیرِ پ ۲۹، ۷ ثانیه روی پ ۳۰، و ۳۰ ثانیه روی پ ۳۱. به این ترتیب، ۱۰ ثانیه تُند و پُرتنش، و ۳۰ ثانیه نرم و عاطفی خواهد بود.)	**۳۰ــ جلوی دفتر ریاست مجلس** (ضرباهنگِ تصویرْ بسیار تند) باز هم دوربینْ از ارتفاعْ نگاه می‌کند.) دکتر نیك‌نظر با سرعت از پله‌هایی بالا می‌آید و وارد دفتر ریاست مجلس می‌شود.

صــدا

۳۱ـ اتاقِ کرایســت ـ شــبِ همیشگی (بدون نور طبیعــی ـ بدون پنجره)

صحنه‌ی ۱

کرایست، نشسته بر تخت، مشغول نوشتن است. دستهای او مختصراً نواربندی شده است؛ امّا این نواربندی، مانعِ نوشتنِ او نیست.

کرایست به شدّت متأثّر است و تدریجاً اشکهای او جاری می‌شود. کرایست، ابتدا با پشت دستها چهره‌اش را پاك می‌کند و سپس با دستمال کاغذی.

(نور از پشت سر کرایست می‌تابد.)

(در پایان صحنه، قلم، کاملاً درشت.)

صحنه‌ی ۲ اُتاق فرضیِ کرایست در آمریکا

کرایست، خندان، از گرد راه رسیده، بازو به دو سو گشوده. دختر

تـصویـر

(صدای یه فارسی برگشته):

«مادر! من زنده‌ام؛ به خُدا قسم که زنده‌ام؛ به جان بچّه‌هایم قسم که می‌دانی عزیزترین کسان من هستند.

مادر! زنده بودنِ مرا با شهامتی که هر مادرِ باشرف باید داشته باشد اعلام کُن و مگذار حقیقت، اینگونه پایمال شود، و ملّتی بیگناه، اینگونه زیر شکنجه‌ی بی‌عدالتی‌های حکومت ما از درد به خود بپیچد.

مادر! من با نان و محبّتِ مردم ایران* زنده‌ام. تو نمی‌دانی چقدر دردناك است که انسان با نان و محبّت ملّتی زندگی کند که این ملّت، به خاطر همین نان و محبّتی که بخشیده است، گرفتار سنگسارِ خفّت و سرشکستگی شده باشد.

مادر! بچّه‌هایم را مطمئن کن که

* کنایه از نان و شراب متبرّك در آیین‌های مسیحیّت.

تصویر

هفت ساله‌ی کرایست، از پی برخاستنی شتابان، شادمانه به سوی پدر می‌دود و دستها را به سوی پدر دراز می‌کند.

پدر، قدری خم می‌شود که دختر را، در پَرش، برگیرد. در همین حال، درست قبل از لحظه‌ی اتّصال، تصویر ثابت می‌شود. فاصله‌یی بسیار اندك امّا ناپیمودنی برجای می‌ماند.

صحنه‌ی ۳ یك دریاچه در شب

قایقی آهسته پیش می‌رود.
درشتِ دست‌زن، لای موهای طلایی یك پسربچّه.

دنباله‌ی ۱/۳۱

صدا

پدرشان زنده است؛ امّا مُنصرف‌شان کُن از اینکه به دیدار من بیایند؛ چرا که هرگز به من نخواهند رسید. سیا آنها را خواهد کُشت. سیا باز نخواهد گشت و اقرار نخواهد کرد که این همه جنجال، دروغ محض بوده است.

مادر! به آن شبهای خوشی که بر دریاچه‌ی میشیگان، کنار پدرم، قایق می‌راندیم و تو نرمیِ غریبِ موهای مرا دوست داشتی قَسَمت می‌دهم، و به وصیّت پدرم که نجّار ساده‌دلی بود و آرزویی جز انسان بودنِ ما نداشت، زنده بودنِ مرا فریاد کُن ـ در سراسر آن برهوتِ ستم. شاید کسی بشنود. شاید.

مادر! مرا انکار مکن، که انکار من، انکارِ خوب بودنِ انسان است. بچّه‌هایم را از جانب من ببوس و به آنها بگو که اگر نظام ظالم ما بگذارد، بار دیگر سرهایشان را روی زانوانم خواهم گذاشت و برایشان آواز

تصویر

(صحنه را به دو شکل متفاوت می‌توان نشان داد:

۱ـ از درشتِ دست مادر، می‌آییم به نمای تمام قد کرایست، که روی تخت نشسته، در فکر، و دست در موهای خود فرو می‌برد و به درِ اتاق خیره می‌شود و می‌خواند.

۲ـ دستی که درشت، لای موهای کودکی کرایست رفته، درواقع، دست درشتِ خود کرایست است که لای موهای خودش رفته است. یعنی نمای پایان صحنه‌ی ۲، همان نمای آغاز صحنه‌ی بعدی‌ست.)

کرایست به صدا گوش می‌سپارد و به نقطه‌یی همسوی درِ ورودی اتاق خیره می‌شود. تدریجاً از لبهای کرایست نیز ترانه بیرون می‌آید و لالایی، دوصدائه می‌شود.

لای در اتاق به نرمی باز می‌شود ـ بیصدا ـ و مریم، مهربان و زیبا، در آستانه‌ی در لبخندی تلخ می‌زند.

کرایست، پُرشور و دیوانه‌وش می‌خواند و می‌گرید.

صدا

خواهم خواند.

(ترانه‌ی «خواب خوش» از دوردستها می‌آید و نزدیك و نزدیکتر می‌شود.)

کرایست، ابتدا، فکورانه گوش می‌سپرد و آنگاه، آرام آرام صدایش بلند می‌شود؛ صدای کرایست که همراه است با صدای خواننده‌ی اصلی؛ و موسیقی نیز تدریجاً ضمیمه می‌شود. نوعی جاز امّا بسیار نرم و پُراندوه. لالاییِ غم‌انگیزِ اشك‌آور...)

(موسیقیِ ترانه، بدون آواز. در پایانِ بار نخست، ترانه روی صورت

صدا	تصویر
کسانی که مقابل کرایست اجتماع می‌کنند، آهسته شنیده می‌شود و صدایی شیرین و خوش آن را ترجمه می‌کند.)	شیرون، بُهت‌زده و متفکّر برمی‌خیزد - نرم.
	کرایست، پرشور می‌خواند - دوصدائه.
	کرایست، مریم را نگاه می‌کند - همچون بیگانه‌یی یا چون رؤیایی از دور دست. «بانوی اطلاعات» و «مهدی نیکیان» قاب را، درشت، پُر می‌کنند.
	کرایست در میان گریه لبخند می‌زند.
ترانه:	
آه... کوچولوها... کوچولوهای محبوب من! بخوابید...	
بخوابید چون دسته‌های گل آنگاه که پدر با شماست.	
(تا پدری هست، گُلسان بخوابید!)	
بخوابید همچون شاخه‌های شکوفه آنگاه که مادر با شماست.	
(تا مادری هست شکوفه‌سان بخوابید!)	
چرا که هیچکس از فردا باخبر نیست.	
و هیچکس پایان این سفر را نمی‌داند.	
آه... کوچولوها، کوچولوهای محبوب من، بخوابید!	
آنگاه که پدر با شماست	

تصویر | صدا

و آنگاه که مادر با شماست بخوابید!
با خوب‌ترین و زیباترین خوابهای دنیا...

(به انگلیسی):

Sleep little ones,
Sleep little darlings
Sleep like flowers, while dady's with you...

(۳ بار)

Sleep like blossoms, while mamy's with you...

(۳ بار)

, Cause how do we know,
how tomorrow will be
Or how the end of our journey will seem
Sleep little ones'
Sleep little darlings
And dream, and dream the nicest dream...

۳۲- تلویزیون دوّم آمریکا - داخلی

گوینده‌ی آشنای تلویزیون دوّم آمریکا با تب و تاب و هیجان.

(فارسی می‌شود)

گوینده: اینك تبی عظیم سراسر آمریکا و حتّیٰ اروپا را گرفته است؛

تـصویـر

(کاملاً پیوسته)

۳۳ـ یك بارِ آمریکایی ـ داخلی ـ شب.

در فضـایی آمریکایی، یك آمریکایی تنومند که ظـاهراً کارش تحـویل مشروب به مشتری‌هاست امّا خـودش هم مسـت به نظر می‌رسـد پُشـت بار ایستاده. دو مشتری در یك طرف، روی چارپایه نشسته‌اند و می‌نوشند.

نگاه دوربین با سرعت به «بارمَن» نزدیك می‌شود و عوامل زائد را حذف می‌کند. مرد، از ابتدای نُما، مسـتانه حرف می‌زند.

صـدا

تب شـهادتِ قهـرمان آزادی هوارد نیکل‌مان کرایست؛ تب مرگ مردی که به ناحـق، و به شـنیع‌ترین صـورت ممکن به قتل رسـیده اسـت؛ تب خـونخواهی، تب انسـانیّت، تب دموکراسی... اینك ملّت بزرگ آمریکا خـواهان سرکوب جملگی نظام‌های ارتجـاعی و اسـتبدادی‌سـت تا دیگر هیچکس جـرئت نکند دسـت به چنین جنایاتی بزند.

(بدون مکث)

آمریکایی: به اعتقـاد من، باید کُشتشان؛ باید همه‌شان را «لینچ» کرد. هیچ راهی برای جبران چنین جُـرمی وجـود ندارد ـ مطلقـاً. من، از مادر و بچّه‌های این جوان...

مصاحبه‌گر: هوارد کرایست.

آمریکایی: بله... هوارد کرایسـت خجلم که تا به حـال هیچ اقدامی برای انتقام گرفتن نکرده‌ام.

(بدون مکث)

تصویر	صدا
	۳۴ـ داخل آشپزخانه‌یی آمریکایی ـ روز
زن: می‌دانید؟ من از سیاست چیز زیادی نمی‌فهمم؛ امّا به نظر من، کشتن این عکّاس یك جنایت سیاسی نیست؛ بلکه... یك... یك... می‌دانید؟ شوهر من چندین سال در آفریقا زندگی کرده است. او خوب می‌داند که اینها قصدشان از کشتن آدمها، تهیّه‌ی خوراك زمستانی‌ست. می‌دانید؟ نمك‌سود می‌کنند...	یك بانوی جوان آمریکایی سرگرم تهیّه‌ی غذا. تصویر، درست مانند پیوستار ۳۳ با سرعتْ زائدی‌ها را حذف می‌کند ـ در عین حال که زن از همان ابتدا (و قدری هم روی تصویر قبلی) حرف می‌زند. صورت زن، اوج کراهت را نشان می‌دهد؛ حالتی میان نفرت و تهوع. (همین حالت را در چهره‌ی درشت کرایست که مشغول تماشای تلویزیون است می‌بینیم ـ البته در میانه‌ی پیوستار، نه به عنوان نُمای نهایی.)
(بدون وقفه و سکوت)	
	۳۵ـ یك کتابخانه‌ی آمریکایی ـ روز
دانشمند: مسأله را باید از یك دیدگاه تمدّن شناختی مطالعه کرد. این مردمی که چنین جنایتی را مرتکب شده اند، اصولاً ملّت نیستند؛ یك قبیله اند که	مردی که به نظر جامعه‌شناس، مردم شناس، یا به هر حال دانشمند می‌رسد در لابلای کتابها. حرکت دوربین مانند دو پیوستار قبلی.

تصویر	صدا
	حدود هشتاد سال پیش، دولت انگلیس به آنها استقلال داده است. اینها هنوز در مراحل بَربریّت زندگی می کنند. لوازم زندگی شان غالباً از سنگ و گِل پخته است و وسیله ی حمل و نقل شان هم شتر.
۳۶ـ یك پمپ بنزین آمریکایی - شب	
یك مأمور پمپ بنزین، قوطی آبجو در یك دست، و با دست دیگر مشغول بنزین زدن ـ با چشمان قرمز و چهره یی برافروخته سخن می گوید.	(بدون وقفه ی صوتی و گفتاری)
(حرکت دوربین مانند پیوستارهای قبلی، امّا با شتاب بیشتر.) (چهره ی کرایست، غرق عرق)	مأمور پمپ: بمب اتمی! فقط بمب اتمی. من در انتخابات آینده فقط به رییس جمهوری رأی می دهم که قول بدهد این پرشیا را با بمب اتمی داغان خواهد کرد.
۳۷ـ خیابان آمریکایی - روز	
از نیم تنه به صورت درشت یك زن آمریکایی. حرکت دوربین با بیشترین شتاب.	زن: من بعد از این واقعه دچار یك کریز عصبی خیلی حاد شده ام. باید این وحشی ها را ادب کرد. نمی شود...
(صورتِ برق آسای کرایست که	

تصویر	صدا
پیشانی را پاك می‌کند.)	
۳۸ـ یك فضـای بسـته‌ی آمریکایی	
صورت یك مرد آمریکایی، با خشم، تا دگمه‌ی بازِ دوّم یا سوّم پیراهن. نما، سردست بدون تحرّك.	مرد: بکشـیدشان! همه‌شـان را بکشید!
مرد، دسـت خـود را بالا می‌آورد، شسـت خـود را به شـیوه‌ی رومیان سرازیر می‌گیرد.	
۳۹ـ ۴۰ـ ۴۱ـ آمریکا ـ بدون مکان مشخّص و زمان مشخّص	
سه نُما ـ پیوستارِ بسیار کوتاه از سه صورت تا سینه؛ هرسه در اوج خشم و نفـرت، با حـرکاتی که نشـان‌دهنده‌ی همین نفرت اسـت: چـلاندن، کوبیدن، جِردادن...	اوّلی: باید لِهشان کرد! دوّمی: باید کوبیدشان! سوّمی: باید جِرشان بدهیم!
(اشـك در چشـمان کرایسـت؛ برق آسا.)	

تصویر	صدا
۴۲ـ ۴۳ـ ۴۴ـ آمریکا ـ بدون زمان و مکان مشخّص سه چهره‌ی دریده، با حرکاتی عصبی. نماها فقط بخش‌های ناچیزی از این حرکات را عرضه می‌کند ـ حدوداً نیم ثانیه. (به ضرباهنگِ شتابْ توجّه دقیق شود. تدوین، به ضریب تعداد نماها وابسته است: ۱۲ قاب، ۲۴ قاب، ۴۸ قاب...)	سکوت مطلق. (نوار صدا و گفتار و موسیقی، خالی خالی)
۴۵ـ اتاق همیشگی کرایست ـ شبِ همیشگی **صحنه‌ی ۱** کرایست، با دنداتهای کلید شده و اشک ریزان می‌نویسد. بارها قطره‌های درشت اشک، کاغذ را مرطوب می‌کند و کلمات را از شکل می‌اندازد. کرایست کاغذ را مُچاله می‌کند و دور می‌اندازد. صحنه‌ی ۴۵/۲ بعد از «آن	(متن نامه خوانده می‌شود ـ به فارسی) «... جک! تو را به تمامِ مُقدّساتت قسم، تو را به جان الیزابت، به حقّ دوستیِ چندین و چند ساله‌مان به ایالات متحده برو، و خودت، شخصاً، این نامه را به دست مادرم بده و بگو که این پنجمین نامه‌یی‌ست که برایش فرستاده‌ام ـ از راه‌های مختلف ـ و برایش قسم بخور که من زنده‌ام و

تصویر	صدا
قالیچه‌ها» می‌آید، و مجدداً صحنه‌ی ۱ ادامه می‌یابد.	هیچکس هم به جُز دولت آمریکا قصد کشتنم را ندارد. بچّه‌هایم را در گوشه‌ی خلوتی پیدا کُن و به آنها بگو: «بابا گفت: آن قالیچه‌هایی را که قول داده بودم از ایران برایتان بیاورم، خریده‌ام. به امید خدا به زودی می‌بینمتان و با دستهای خودم آنها را به شما می‌دهم. برای مادربزرگتان هم همان هدیه‌یی را که با هم قرار گذاشته‌ییم خریده‌ام...»
صحنه‌ی ۲ (همانند ۳۱/۲: باز هم بچّه‌های کرایست و کرایست. همان عمل تصویری.) یك قالیچه‌ی زیبای ایرانی در قاب. نگاه شفّاف پسر کرایست. پسر به سوی قالیچه می‌دود. کرایست قالیچه را رها می‌کند و دستها را به دو سو باز. فاصله باقی‌ست.	جك! تو را به آینده‌ی انسان قسم می‌دهم این یك قدم را برای من بردار! - با رَمزِ همیشگیِ «توتون پیپ برای عمو راس، ساعت ده شب.»
۴۶- دفتر نیك‌نظر - روز ژرژ فولیه، نماینده‌ی دولتی که حافظ منافع آمریکاست در برابر دکتر نیك‌نظر نشسته است. ابتدا فقط صورت ژرژ فولیه دیده می‌شود.	ژرژ فولیه (با همان لبخند موذیانه): دولت آمریکا مشکل شما را در مورد هوارد کرایست به خوبی درك می‌کند و از موج نفرتی که علیه دولت و انقلاب اسلامی شما، به خاطر این حادثه، در آمریکا و کشورهای

تصویر

دکتر نیك‌نظر، با نوعی بی‌ادبی دیپلماتیك گوش خود را می‌خاراند و انگشتْ در ته آن فرو می‌کند. ضمناً با اکراه و بی‌اعتنایی سخن می‌گوید.

ژرژ فولیه، با سکوتی نافذ و کوتاه مدت، فضا را می‌سازد.

حال، نیك‌نظر، سکوت می‌کند، و خیره و بَد، نگاه. ژرژ فولیه، مُعــذّب، نگاه می‌دزدد.

صدا

بازارمشترك پدید آمده به هیچ وجه خشنود نیست. دولت ایالات متّحده میل دارد این مشکل را، با نهایت حُسن نیّت و به عنوان یك قدم بزرگ در راه تفاهم، با سرعت و قاطعیّت حل کند ـ حتّی اگر این کرایستِ شما کرایست واقعی نباشد.

دکتر نیك‌نظر: کرایست ما، تنها کرایستِ واقعی در سراسر جهان است. امّا، صراحتاً بگویید که دولت آمریکا، بابت این معامله چه چیز می‌خواهد.

ژرژ فولیه: آزادیِ بی‌قید و شرط همه‌ی گروگان‌ها را. بلافاصله پس از موافقت شما، دولت آمریکا اعلام خواهد کرد که هوارد نیکل‌مان کرایست زنده و سلامت است، و از سوءتفاهمِ پیش آمده نیز رسماً و علناً عذرخواهی خواهد کرد.

نیك‌نظر: آقا! شما در نخستین دیداری که با کرایست داشتید، در

صدا	تصویر
مقابل یك سوآل او جواب دادید که ژرژ فولیه بودنتان را اسناد و مدارکی که همراه دارید، و دولت متبوعتان، هر دو، تأیید می‌کنند. درست است؟ ژرژ: بله، البته. نیك‌نظر: بسیار خوب؛ امّا من دیگر، مطلقاً به آن اسناد و آن دولت اعتمادی ندارم. شما قاعدتاً باید یك آمریکایی باشید؛ یك انسان از نوع خالص آمریکایی. از این گذشته، شما قاعدتاً باید یك جاسوس باشید. بنابراین، چهل و هشت ساعت برای ترك کشور ما وقت دارید. یادداشت مربوط به این مسأله تا یك ساعت دیگر به دست سفیر دولتی که شما ظاهراً متبوع آن هستید، خواهد رسید. بفرمایید بیرون آقا!	
	۴۷ـ أتاق بیمارستانی **کرایست ـ بی‌زمان**
کرایست: شما نمی‌دانید که آنها چه حرفهای غریب و خجالت‌آوری زدند. این، اوّلین بار است در تاریخ، که یك	کرایست، نشسته بر تخت، گریان و به خود پیچان سخن می‌گوید. مریم، ایستاده، گوش سپرده.

تصویر	صدا
لای در، به نرمی باز می‌شـود ـ با احتیاط.	ملّت، به طور یکپارچـه، یك دروغ را وقیحانه تکرار می‌کند.
شیرون، آهسته وارد می‌شود.	شیرون (آهسته): ببخشید! حرفی دارم.
مریم و کرایست، مشکوك به او نگاه می‌کنند.	مریم: بفرمایید!
	شیرون: این بابا دارد دیوانه می‌شود. دیشب تا صبح اصلاً نخوابید. همه‌اش با خودش حرف زد و گریه کرد.
	مریم: بله، می‌دانم.
	شیرون: بهش بگویید اگر دوست دارد، برای آنکه قدری سرگرم بشود من حاضرم شبها به او زبان خودمان را یاد بدهم. شاید به دردش بخورد.
	مریم (به انگلیسی): آقای محسنی می‌گویند اگر شما میل داشته باشید، حاضرند شبها به شما زبان فارسی را بیاموزند.
	کرایست: آه بله بله... خیلی خوب است. عالی‌ست. متشکّرم... من هم در عوض به او انگلیسی یاد می‌دهم. دوست دارد زبان بیرحم‌ترین ملّت دنیا را یاد بگیرد؟

تصویر	صدا
۴۸ـ اُتاقِ وزیر خارجه ـ روز به شب (غروب میرا)	
فقط دکتر نیک‌نظر. مخاطب او ـ که وزیر خارجه است ـ دیده نمی‌شود.	صدای وزیر: چرا با همین دست و پا و کمر شکسته نشانش نمی‌دهید؟ نیک‌نظر: چه فایده؟ الان، حداکثر، نیروی آن را دارد که پنج دقیقه حرف بزند و بعد از حال برود، و به این ترتیب، ما دشمنان انقلاب را برای یافتن مجدّد و کشتن او بسیج خواهیم کرد ـ بدون اینکه به اهدافِ‌مان رسیده باشیم. کرایست باید بتواند لااقل یك ساعت تمام حرف بزند. خاطراتش را بگوید. وقایعی را که مردم آمریکای لاتین، ویتنام، کوبا و لیبی با آن آشنا هستند مورد اشاره قرار بدهد و به مقالاتی که درباره‌ی این وقایع نوشته اشاره کند، و جایگاه خودش را در تمامی آن لحظه‌های تاریخی مشخّص کند تا همه او را به یاد بیاورند و باور کنند. در شرایط فعلی که کرایست نمی‌تواند بجوشد و فریاد بکشد یك کرایست واقعی، درست همانقدر ارزش دارد که یك کرایست قلّابی.
(نور رنگی ـ قرمز، زرد، آبی ـ یك چراغ نئون، از دوردست، به طور کمرنگ، روی صورت نیک‌نظر بازی می‌کند و او را می‌آزارد. نیک‌نظر بلند می‌شود و به شکل عصبی پرده را می‌کشد.)	

تصویر	صدا
	صدای وزیر: و شما ادّعا می‌کنید که کرایستِ واقعی را در چنته دارید. درست است؟
دکتر نیک‌نظر با بهت و خشم به وزیر نگاه می‌کند، و بهت‌زده برمی‌خیزد.	نیک‌نظر: اگر به خاطر انقلاب نبود، همین امشب استعفا می‌دادم و می‌رفتم پی کارم.
	صدای وزیر: خیلی زحمت نکشید. من حُکم برکناریِ شما را امضاء هم کرده‌ام. فردا صبح، آن را روی میز کارتان خواهید دید.
نیک‌نظر، یک لحظه‌ی دیگر هم نگاه می‌کند. انگار حرفی را می‌خواهد بزند و نمی‌زند. نیک‌نظر به طرف در می‌رود. جلوی در رخ می‌گرداند.	نیک‌نظر: آقای وزیر! شما، یک روز، دیر یا زود، اعدام خواهید شد ـ قبل از آنکه بتوانید به نفع آمریکایی‌ها کودتا کنید!
۴۹ـ اتاق کرایست ـ شبِ دائم	
کرایست و شیرون، به شکلی ممکن و طبیعی، کنار هم نشسته‌اند. کرایست کاغذ و قلمی هم دارد ـ شیرون نیز. کتاب لغت انگلیسی فارسی و فارسی	شیرون: من، تو، او ... کرایست: بله ... من ـ آی ـ تو ـ یو ـ او ـ هی ـ شی ـ ایت. شیرون: من، دوستِ تو

تصویر	صدا
انگلیسی هم دم دست است.	امّا
شیرون می‌کوشد که با اشاراتی مسأله را ساده و تفهیم کند.	دشمنِ آمریکا.
(دست مریم، دو گُل میخكِ افسرده را از گلدان کوچك بالای سر کرایست برمی‌دارد و دو گل شاداب، با رنگ سرخِ پُرجلا می‌گذارد.)	کرایست: بله... *You are my friend* *but* *the enemy of America.*
ادامه‌ی قسمت اول، امّا با تغییراتی در هر چیز که ممکن باشد ـ به عنوان عامل گذشتِ زمان.	من هم. امّا بچّه‌های من، آنجا، هست. شیرون: هستند ... هَس ـ تَند.
درِ اتاق، نرم باز می‌شود. دکتر یحیایی، خسته امّا کوشا در مهربان بودن سرك می‌کشد.	
صورت مریم کرایست شیرون دکتر یحیایی	دکتر یحیایی: مشکلی نیست؟ مریم: نه دکتر، متشکّرم. کرایست: مان هم متشکرم.
دکتر یحیایی، یك آن کِدِر می‌شود.	دکتر یحیایی: احتیاجی نیست. به جای تشکّر، کمك کنید که مشکل ما حل بشود. شما، حال می‌توانید راه بروید، حرف بزنید، و موجودیّتِ

تصویر	صدا
	خودتان را اثبات کنید آقای کرایست! پس بکنید این کار را!
کرایست، درمانده.	کرایست: دکتر! چطور می‌شود زنده بودن کسی را اثبات کرد که زنده بودن او را مادرش، دوستانش، کشورش، و حتّیٰ فرزندانش انکار می‌کنند؟ خودتان را به جای من بگذارید و مشکل من را ـ قبل از آنکه دیوانه بشوم، که البته شده‌ام ـ حل کنید دکتر!
یحیایی، قدری عصبی، صدا را بلند می‌کند.	یحیایی: بهتر است شما خودتان را به جای نوه‌های من بگذارید که پنج ماه است پدربزرگشان را ندیده‌اند، و خیلی هم دلشان می‌خواهد که ببینند.
کرایست، ناگهان، سریع و معترض، سر به سوی مریم می‌گرداند.	کرایست: ماریّا! او چه می‌گوید؟ او واقعاً خیال می‌کند بچّه‌های من دوست ندارند پدرشان را ببینند؟
دکتر فردوس، در حالی که روپوشِ خود را به تن می‌کند، خواب آلودْ سر می‌رسد ـ با همان پوزخند خاصّ خود.	دکتر! من مرگ را هزار بار به این موقعیّت ترجیح می‌دهم؛ امّا بدبختانه نه به سود شماست که بمیرم، نه به سود شماست که زنده بمانم. این برای نخستین بار است که انسان با چنین مصیبتی دست به گریبان شده: نه مرگم

تصویر | صدا

نجات دهنده است نه زندگیَم؛ نه اینجا بودنم نه اینجا نبودنم؛ نه پنهان شدنم نه آشکار شدنم ... چه باید کرد دکتر؟ شما خیال می کنید در چنین موقعیّتی قرار داشتن، تحملّش آسان است؟ من، هر شب، با تاجی از سیم خاردار سرم را بر بالین می‌گذارم دکتر! و تمامِ سَرَم درد است، و زَخم است، و خون ...

دکتر یحیایی سخن می گوید؛ امّا سخن او زیر کلامِ بلندترِ فردوس قرارمی گیرد.

دکتر فردوس، ضمن حرف زدن و مرتّب کردن جامه از کنار یحیایی رد می‌شود، به طرف کرایست می رود، دست بر پیشانی او می گذارد و کمی تند با او سخن می گوید. (مُهم، درهم بافته شدنِ حرکات و سخنان است.)

یحیایی که تدریجاً جلو آمده، حال برمی گردد، به کُندی، و ضمن حرف زدن از در اتاق بیرون می‌رود و در را آهسته می بندد ـ خجل.

در همین حال، کرایست که با

یحیایی (افسرده): هوم... می فهمم.

فردوس: عاقبت صبرایّوب هم سر آمد. نه؟

یحیایی (شکسته): من ایّوب نیستم؛ آرزو داشتم که باشم (به کرایست به انگلیسی): می بخشی.

فردوس (به کرایست): برو به رختخواب! (به یحیایی): صدای بلندت را شنیدم و بلند شدم. معلوم می‌شود دنیای خیلی بدی‌ست که صدای تو هم خستگانِ خُفته را بیدار می کند.

یحیایی: می خواستم قبل از بیدار شدن تو بروم نوه‌هایم را ببینم و

تصویر

جامه‌ی بلندِ سپید، گیسوان آویخته و صورت کاملاً تکیده و استخوانی‌اش مسیح را به خاطر می‌آورد، به بستر می‌رود.

دکتر فردوس، گرفته، بر بالین کرایست می‌رود و نبض او را می‌گیرد.

زیر آخرین جمله‌ی فردوس، در اتاق باز می‌شود و دکتر یحیایی، با لباس عادی و کیف، جلوی در ظاهر می‌شود. یحیایی جلو می‌آید ـ تا کنار تخت مسیح.

صدا

برگردم ـ بعد از پنج ماه. بگذریم...

فردوس: دکتر نیك‌نظر سلام رساند و گفت: همانطور که خودتان درخواست کرده بودید، از بلوك شرق برای حلّ مشکل شما، طلب همکاری و همراهی کردیم؛ جواب همه‌شان متشابه و کاملاً صریح بود: «ما در این بازیِ تبلیغاتی که در هر حال سودش به آمریکا خواهد رسید نه به یك انقلابِ تازه‌پای بلاتکلیف، مشارکت نخواهیم کرد». این جواب، شما را قانع می‌کند؟

یحیایی (آرام و روحانی، چون خوابگردان): حتیٰ عادل‌ترینِ انسانها هم در لحظه‌هایی و تحت شرایطی، شیوه‌یی ظالمانه درپیش می‌گیرند. مرا ببخش ای مسیح! تو به خاطر

صـــدا	تـصويـر
رنج‌هایی که کشـــیده‌یی و می‌کشی بر همه‌ی ما، همه‌ی ما مُقدّمی. مرا ببخش و بگذار که دسـتهایت را ببوســـم. من نمی‌خواستم که ظالم باشم.	
	کرایست می‌گرید و بی‌اراده دســت خود را به دستهای یحیایی که خم شده می‌سپارد. پشت دست کرایست، هنوز زخم اسـت یا جـای زخـــم را نشـــان می‌دهد ـ چنانکه گویی میخـــی در آن فرو کرده‌اند. کرایســـت، ضـــمن اینکه دســـت خـــود را به یحیایی می‌ســـپارد، آهسته سخـن می‌گوید. یحیایی دســت مسیح را می‌بوسد و قطره اشکی بر آن می‌نشاند.
کرایســـت: نه ... نه ای یحیا! این درســـت نیســـت. اگر کسی باید دســـت کسی را ببوسد، این منم که باید دســت مُنجی خود را ببوسم. یحیایی: ما می‌دانیم که چــه باید کرد. تو خاموش باش!	
	یحیایی برمی‌خیزد، می‌چرخد، و در سکوت کامل خارج می‌شود. شـیرون بُهـت‌زده و در فکر اسـت. مریم، گریان. یادداشـت: صـحنه باید ماجـرای

تصویر

برخورد عیسی با یحیای تعمید دهنده را، به شکلی محو، زنده کند. هر کدام مایلند به وسیله‌ی دیگری تعمید داده شوند، و عیسی می‌پذیرد که باید محبّت خود را به یحیا ایثار کند.

☐ پَسْنورهای رقیق برای کرایست، یحیایی، فردوس لازم است.

☐ قاب بندیِ «دیدار عیسی با یحیای تعمید دهنده». عملکرد دوربین دقیقاً براساس یادداشتهای کارگردان.

☐ تنظیم رنگها برعهده‌ی استاد مُمیّز (کارگردان هُنری)

☐ برخورد عیسی و یحیای تعمید دهنده در کنار رودخانه‌یی انجام می‌گیرد. بنابراین، پس از فراهم آمدن شرایط اوّلیه، با ورود صدای رودخانه صحنه کامل می‌شود. این صدا مربوط به محل سکونت دکتر یحیایی ست.

۵۰ـ حدود جلوی خانه‌ی یحیایی شب ـ خارجی (اردیبهشت)

صدا

سکوت مطلق. تدریجاً صدای رودخانه‌یی از دور شنیده می‌شود که اوج می‌گیرد
این صدای اوج گیرنده به صحنه‌ی بعد می‌رود و ادامه می‌یابد.

تصویر	صدا
آمبولانسِ پرده‌دارِ بیمارستان جلوی یك کوچه‌ی سربالا می‌ایستد ـ احتمالاً کنار رودخانه‌ی شمیران. دکتر یحیایی با کیف پزشکی پیاده می‌شود، بیصدا خداحافظی می‌کند، درخود، خسته، کُند، سربالایی را آغاز می‌کند. آمبولانس دور می‌زند و می‌تازد. یك موتورسیکلت وارد کوچه می‌شود. جلوی یحیایی می‌پیچد و می‌ایستد.	(فقط صدای رودخانه ـ تا قبل از شروع مکالمه. صدای پا، موتور، و مانند اینها غیرلازم است.)
یحیایی نگاه می‌کند ـ و حسّ. جوان، اسلحه می‌کشد.	جوان: ما نشانی نیکل‌مان کرایست را می‌خواهیم.
جوان ضامن را می‌کشد.	یحیایی: هوم. باور می‌کنم. خیلی‌ها می‌خواهند. جوان: هیچ فرصتی هم وجود ندارد دکتر. بدون معطّلی، بدون ادا. یحیایی: پسرِ خوب! من، نیکل‌مان کرایست را به دنیا آورده‌ام. چطور ممکن است به این سادگی او را تحویل آمریکا بدهم؟ ها؟ جوان: راه دیگری وجود ندارد دکترا ما مجبوریم یا کرایست را

تصویر

یحیایی، آرام، حـرکت می‌کند ـ انگار که مکالمه‌یی عادی را انجام داده.

جوان، از فاصله‌یی نزدیك، شلّیك می‌کند ـ به طوری که کلمه‌ی «کنیدْ» خورده می‌شود. یحیایی، در حالی که تیر می‌خورد، چند قدم دیگر برمی‌دارد و روی پلّه‌های جلوی خانه‌ی خودش می‌نشیند. و تمام.

یادداشت: صحنه‌بندی و کار دوربین، دقیقاً براساس یادداشتهای کارگردان. عدسیِ کاربُردی از ابتدای این صحنه «عدسیِ پویا»ست.

(میل دارم که صحنه براساس نظریه‌یی گشتالتی شکل بگیرد.)

صدا

بکشیم و یا همه‌ی شما را: تو، فردوس، مهستا، نیك‌نظر، و حتیٰ آن پرستارْ مجّدل را. می‌فهمی؟ ما ـ مجبوریم.

یحیایی: مجبور نیستید؛ خیال می‌کنید که مجبورید. شما در مقابل کشتن من و امثال من، جُز پول، چه چیز می‌گیرید؟ ها؟

و من به تو قول می‌دهم، پسر خوب، که با این پول، حتّیٰ برای یك لحظه هم احساس خوشبختی نخواهید کرد. راهتان را عوض کنید.

(پنج گلوله شلیك می‌شود. یکی تك، دوتا پیوسته، و دوتای آخر ناپیوسته امّا نزدیك به هم ـ براساس یادداشت‌ها.)

تصویر	صدا
۵۱ـ اتاق کرایست ـ مثل همیشه صحنه‌ی اوّل‌ـ کرایست و شیرون کنار هم آسوده و آرام. شیرون به کرایست فارسی می‌آموزد. شیرون قرآن خود را نشان کرایست می‌دهد.	شیرون: این ـ چیست؟ این ـ یك ـ کتاب ـ است. این ـ کتابِ ـ آسمانیِ ـ ماست. آ ـ سه ـ ما ـ نی.
شیرون بر سر کلمه‌ی «آسمانی» مکث می‌کند و نگاهی کمك‌خواهانه به جانب مریم می‌اندازد که بر صندلی راحتی، به خواب رفته است. کرایست، دست دراز می‌کند که قرآن را بگیرد؛ اما شیرون، قدری دستْ پس می‌کشد و با خجلت سخن می‌گوید.	شیرون (به انگلیسی): نه... دستهای تو باید ـ پاك ـ باشد ـ پاك. می‌فهمی؟ کرایست: البته... البته.
کرایست، بسیار آرام برمی‌خیزد. مریم به همان نرمی، چشم باز می‌کند. کرایست راه می‌افتد به طرف دستشویی. مریم بلند می‌شود. شیرون بلند می‌شود.	شیرون (به انگلیسی): اجازه

تصویر	صدا
سر کرایست به طرف در می‌چرخد.	می‌دهی کمکت کنم؟ کرایست: می‌توانم. (صدای دری که با خشونت باز می‌شود.) (صدای گامهای تند و کوبنده و شتابانِ دکتر نیک‌نظر که نزدیک می‌شود.) (بدون صدا) همچنان بدون صداست.

۵۱ـ صحنه‌ی دوم ـ پیوسته ـ دالان بیمارستان

دکتر نیک‌نظر، شتابان، خشمگین، آشفته و نگران نزدیک می‌شود.

لَمایی (سپاهی) با حسِّ خَطر، برمی‌خیزد و پُرسان به صورت نیک‌نظر نگاه می‌کند.

نیک‌نظر به لمایی که می‌رسد انگار که می‌خواهد به او خبر بدی را بدهد. یك لحظه می‌ماند، به صورت لمایی نگاه می‌کند؛ اما بُغض، راه بیانش را می‌بندد. سری به نشانه‌ی «مهم نیست،

صـــدا	تـصويـر
	بگذر» تکان می‌دهد و وارد اتاق کرایست می‌شود. در، باز می‌ماند.
	۵۱ـ صـحنه‌ی سـوّم ـ ادامه‌ی کاملِ صـحنه‌ی یك و دو ـ اتاق کرایست
	از داخل اتاق کرایست. نیك‌نظر وارد می‌شود. نگاه وحشت‌زده‌ی کرایست. نگاه درمانده‌ی مریم. نگاه پُرسنده‌ی شیرون.
بدون صدا	نیك‌نظر، بغض کرده، اشـك در چشم، در آستانه‌ی گریسـتنی با صـدا می‌گوید: «دکتر یحیایی را کشتند» ـ به فارسی و انگلیسی.
	مریم می‌گوید: «نه... نه...» و گریان نشسته می‌شود.
	کرایسـت، نرم به سر می‌زند، گریان تا می‌شود، مُچاله می‌شود، لِه می‌شـود و کنار دسـتشویی، روی زمین ولو می‌شود.
	شیرون، گریان ـ با دندانهـای قفـل شده.

صدا	تصویر
	لمایی گریان. شانه‌های کرایست از پُشت به شدّت تکان می‌خورد. دکتر فردوس، خواب‌آلوده وارد اتاق می‌شود. از نیك‌نظر می‌پُرسد: «راست است؟» نیك‌نظر، گریان، سر به نشانه‌ی «آری» تکان می‌دهد. فردوس، مردانه می‌گرید و به کرایست نگاه می‌کند. فردوس، با نهایت خشم و نفرت، به انگلیسی، به کرایست می‌گوید: «هنوز هم باید به خاطر آمریکایی‌ها کشته بشویم کرایست؟ هنوز هم؟»
(همچنان بدون صداست.)	کرایست، با صورتی غرقِ اشك، سر می‌گرداند و بلند می‌کند و به فردوس نگاه می‌کند ـ درمانده، مبهوت.

۵۱ـ صحنه‌ی چهارم ـ باز هم دالان بیمارستان ـ پیوسته

سه روحانی آشنا، به همان صورت قبلی، روحانی بلند قدّ خوش چهره در

تصویر

صدا

وسط و دو روحانی کوتاه قدّ خاموش و موقّر در دو طرف، در دالان پیش می‌آیند ـ سریع تا حدّ ممکن. لمایی، اشك در چشم، قدری عقب می‌کشد ـ مؤدّبانه.

سه روحانی با احترام به او سر تکان می‌دهند و وارد اتاق کرایست می‌شوند.

۵۱ـ صحنه‌ی پنجم ـ اتاق کرایست ـ پیوسته

سه روحانی با احترام به لمایی سر تکان می‌دهند و وارد اتاق کرایست می‌شوند.

(فقط صدای مکالمات)

کُلّ صحنه مانند صحنه‌ی سوّم است. مریم برمی‌خیزد و بلافاصله قدری موهای بالای پیشانی را پنهان می‌کند.

تا اینجا، بدون صدا.

سه روحانی: سلام!

روحانی ویژه: سلام خانم! سلام آقایان!

(به انگلیسی) سلام آقای کرایست!

روحانی، گریان در درون، با چشمان به خون نشسته، امّا باوقار و استحکام،

(سلام‌ها و تسلیت، سریع و زیرلبی‌ست.)

تصویر	صدا
موعظه می‌کند. او می‌کوشد که بر نقش روحانی به عنوان تسلاّدهنده و هشداردهنده تأکیدی محسوس و عینی داشته باشد.	ادامه: این یك عزای ملیّ‌ست. بنابراین به همه‌ی شما تسلیت می‌گویم، همانطور که شما به همه‌ی ما تسلیت می‌گویید. (صدای گریه‌ی مریم بلند می‌شود: نه... نه...) متأسفم: متأسفم خانم! می‌دانم که چه گوهرِ گرانبهایی را به آسانی از دست داده ییم. این، نه فقط ضربه یی برای خویشان و دوستان او، برای ایران و انقلاب، که ضربه یی‌ست به علم جرّاحیِ عصر حاضر. امّا چاره یی جز صبوری نیست، و تا بوده چنین بوده. رودکیِ ما، بیش از هزار سال پیش، به همین معنا اشاره یی غریب داشته است:
روحانی خاص، با حرکات دست و چشم و بدن، شعر را به شکلی نمایشی و زیبا «اجرا» می‌کند.	ای آنکه غمگنّی و سزاواری وَندر نهان، سرشك همی باری رفت آنکه رفت، آمد آن کامد بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟ خواهی هموار کرد گیتی را؟ گیتی‌ست، کی پذیرد همواری؟ شو تا قیامت آید زاری کُن!

تصویر	صدا
	کی رفته را به زاری باز آری؟ در روزگارِ سخت پدید آید فرّ و بزرگواری و سالاری. و در همین روزگار است که همه‌ی ما، ناگزیریم فرّ و سالاری خودمان را نشان بدهیم، و یا به دست بیگانه لِه شدن را، بپذیریم. اگر چیزی هستیم، بیش از ادّعا، باید این چیزی بودن را در این شرایط اثبات کنیم. آقای دکترا شورای انقلاب، پیشنهاد برکناری شما از مقام معاونت را رد کرد. شما، از این پس، مسئول جمیع برنامه‌های مربوط به این جوان نیز خواهید بود، و می‌توانید وظائف خود را مستقلاً و در ارتباط با شخص من انجام بدهید. از این گذشته، شورا، پیشنهادش را در مورد یك مصاحبه‌ی تلویزیونیِ بدون مُقدّمه با این جوان، چند لحظه‌ی پیش ـ یعنی بلافاصله پس از دریافت پیشنهاد و مطالعه‌ی آن ـ پذیرفت.
۵۲ـ یك اُتاق بزرگ (تالار مصاحبه) ـ شب دو دوربین تواربرداری با	ما گروه‌های فیلمبرداریِ کاملاً مطمئنی در اختیار داریم. آنها هم امشب در یکی از تالارهای اینجا جمع

تصویر

فیلمبرداران آن در حال حرکت و جا به جایی.

صندلی و میز مخصوص برای کرایست در نقطه‌یی نهاده می‌شود.

نورها وارد سالن می‌شود.

دکتر نیك‌نظر با کرایست ـ در حرکت ـ حرف می‌زند.

کرایست، گوش سپرده، قدم‌زنان، به صندلی خود نزدیك می‌شود و روی صندلی می نشیند.

دوربینی، قدری حرکت می‌کند.

نوری، میزان می‌شود.

کرایست، خود را آماده می‌کند.

یك گوینده‌ی شناخته شده، مُقدّماتی را می‌گوید ـ سریع ـ و به کرایست اشاره می‌کند.

دوربین، در حرکتی، از صورت گوینده به صورت کرایست می‌رسد.

کرایست، سینه صاف می‌کند و به انگلیسی امّا بدون صدا می‌گوید: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان...

دکتر نیك‌نظر، نگران، نگاه می‌کند.

سایر آدمهای آشنا، و مریم هم،

صدا

می‌شوند، ترتیب مصاحبه را می‌دهند تا فردا به پخش آن، به امید حق، اقدام شود؛ وَمِن باب احتیاط، بلافاصله پس از ضبط هم مکان این جوان را عوض می‌کنیم و او را به یك بیمارستان نظامیِ صحراییِ زیرزمینی می‌بریم ـ که رفت و آمد به آنجا هم فقط با هلی‌کوپتر ممکن خواهد بود.

قطع موسیقی، طبق طرح

تصویر | **صدا**

مضطرب.

کرایست، آرام و عاطفی حرف می‌زند ـ با لبخند، با تسلّط.

در همه‌ی چهره‌ها نگرانی اوج می‌گیرد.

برای نخستین بار، دکتر حنایی، آهسته از جایی سرك می‌کشد و نگاه می‌کند.

(به طرح جامه‌ی بلند و سپید و نور ملایم از پُشتِ سر کرایست ـ مسیحاگونه ساختن او ـ توجّه دقیق شود امّا از «شام آخر» استفاده یی نشود، نه در قاب‌بندی، نه در ترکیب‌بندی و نه...)

کرایست همچنان، به یادآورده، سخن می‌گوید. نگاه دوربین، باز می‌شود و گوینده و صحنه را در برمی‌گیرد.

(بُرشِ ناگهانی و ضربه‌یی به تصویر بعدی.)

فقط موسیقی، طبق طرح، موسیقی، آرام و آرام می‌شود و مهربان و دلنشین ـ و آهسته.

۵۳ـ تلویزیون آمریکا ـ بدون زمان

تصویر	صدا
صورت کاملاً درشت گوینده‌ی تلویزیون آمریکا. گوینده، با خشم و نفرت سخن می‌گوید.	(صدایی مانند طبل پیوسته‌ی نظامی یا شلّیك مسلسل) گوینده: امروز، طیّ یك نمایش بسیار زشت و کودکانه، حکومت شورشی ایران، با مردی که خود را هوارد کرایست می‌نامید مصاحبه‌یی تلویزیونی انجام داد. در این مصاحبه‌ی مبتذل، این مرد، دلائلی را جهت هوارد نیکل‌مان کرایست بودن خود ارائه داد که از کمترین ارزش استنادی و منطقی برخوردار نبود.
یك تصویر قدیمی و بدون ریش و مو از کرایست و یك تکّه از مصاحبه‌ی کرایست به دنبال هم می‌آید.	وی خاطراتی از دوران کودکی و نوجوانی خود نقل کرد، و نیز به شکلی نمایشی کوشید که عاطفه‌ی تماشاگران را نسبت به خود برانگیزد. عکسی از کرایست که بالای بسیاری از مقاله‌های او به چاپ رسیده و تصویری از مردی که در تلویزیون ایران مصاحبه کرده نشان می‌دهد که ایرانیان، به علّت کُند ذهنی و عقب‌ماندگی و نداشتن تکنیك قوی، حتّیٰ نتوانسته‌اند شباهت‌های مُقدّماتی

صـــدا	تـصویـر
را بین کرایست واقعی و کرایستی که خود ساخته‌اند ایجاد کنند. هنوز هم می‌توان در مقابل تمام این حرکات مذبوحانه، به سادگی پرسید: «اگر این مرد، هوارد نیکل‌مان کرایست - عکّاسْ خبرنگار آزادیخواه آمریکایی - ست، به چه دلیل وی را آزاد نمی‌کنید تا به میهن خود بازگردد، با دوستان، آشنایان، و خانواده‌ی خود دیدار کند و مسأله را خاتمه بدهد؟ و چرا، حتّیٰ، از قبول فرزندان کرایست برای ملاقات با پدرشان - زیر نظر یك هیأت صلیب سرخ - مخالفت می‌کنید؟». مردم ایران باید بدانند که دولت ایالات متحده و ملّت بزرگ آمریکا هرگز از خون هوارد کرایستِ قهرمان نخواهند گذشت و روز به روز بر پافشاری خود در جهت خونخواهی، خواهند افزود و حکومت ایران را از چنین جنایتی پشیمان خواهند کرد. دکتر نیك‌نظر: ما همه چیز را از همان ابتدا پیش‌بینی می‌کردیم. ما	**۵۴ـ اتاق وزارت امور خارجه - شبِ دیر** همان اتاق بزرگ وزارت امورِ خارجه جمهوری اسلامی ایران - نمای باز، نگاه از بالا - چنانکه از آسمان، ناظری می‌بیند و می‌شنود.

تصویر	صدا
	ذرّه‌یی کُند ذهنی به خـرج ندادیم و کوتاه نیامدیم.
در این جلسـه، روحـانی بزرگ و نیك‌نظر قابل تشخیص‌اند. همگان تا پایان متن تلویزیونی به جـانب تلویزیون نگاه می‌کنند و آنگاه روبه‌روی هم قرار می‌گیرند.	یك مرد: بسیار خوب، قبول. امّا چه نتیجه‌یی عایدمان شده؟ آقای کرایست را به قیمت شهادت مردانی چون دکتر یحیایی زنده نگه داشـته‌ییم و باز هم مانده‌ییم که چـه کنیم؛ چـرا که هرچـه می‌کنیم زیر فشارهای تبلیغاتی آمریکا بی‌خـاصیّت می‌شـود و حتّیٰ اثر معکوس می‌دهد. نیك‌نظر: قربان! رذالت، حـربه‌ی بسیار زورمندی‌ست که در اختیار همه کس نیسـت. ما نمی‌توانیم با همان حـربه‌یی به جنگ آمریکا برویم که آمریکا به جنگ ما آمده است. روحـانی بزرگ: البته برای ما هم مهـم این اسـت که دنیا مسـأله را به درسـتی ادراك و قضـاوت کند نه آمریکا. نیك‌نظر: و متأسفانه به نظر می‌رسد که تا آمریکا وجـود دارد، دنیا وجـود ندارد.

صـــدا	تـصـویـر
	۵۵ـ کوچه‌ی پهن و پُردرختِ خـــانه‌ی نیک‌نظر ـ قبل از اذان صبح
بدون هرگونه صدا	ماشین دکتر نیک‌نظر، جلوی خانه‌ی نیک‌نظر می‌رسد و می‌ایستد. چراغهای کوچه‌ی پُردرخت. قسمت پاهای دو نفر با دو موتور. موتورها روشن می‌شود. صـورت بسـیار خســته‌ی دکتر نیک‌نظر. همزمان با پیاده شدن دکتر نیک‌نظر، دو پاسدار مسـلح نیز پیاده می‌شـوند؛ امّا هیچکدام هنوز کاملاً پیاده نشده اند که موتورها در فاصله‌ی مناسب، شلّیك به ســوی نیك‌نظر را آغاز می‌کنند. (بُرش‌های آشفته، همراه با پرش‌های تصــویری جهــت کوتاه کردن زمان حادثه) نیک‌نظر می‌پیچد. پاســداران، از دو ســو تیراندازی می‌کنند. موتورسوارها تیراندازی می‌کنند. نیک‌نظر زانو می‌زند ـ با تکیه به

تصویر	صدا
دیواره‌ی سواری. راننده‌ی سواری، پشت فرمان، دراز شده است. یك پاسدار می‌افتد. یك موتور سوار می‌افتد. پاسدار دوّم، شدیداً تیراندازی می‌کند. موتورسوار دوّم می‌چرخد و می‌گریزد و دور می‌شود. پاسدار ایستاده و پاسدار فروافتاده یکنواخت تیراندازی می‌کنند. در دوردست لکّه آتشی. آتشی و انفجاری. پاسدار مجروح، سر خم می‌کند به روی مسلسل، در پیشگاه مرگ.	از دوردست، صدای بسیار دلنشین و خوش اذان ـ اشهدُ اَن ... ـ برمی‌خیزد و نزدیك می‌شود. صدای پاسدار : دکتر! نیك‌نظر (آهسته و دردمند): من زنده‌ام برادر... پاسدار : حمید! حمید! حمید!

۵۶ـ اتاق تازه‌ی کرایست ـ
شب دائم

تصویر	صدا
(سوّمین جای کرایست مانند جای دوّمی ست:اتاقی بدون پنجره و نسبتاً بزرگ با جمیع لوازم و دستگاه نوار و مقداری نوار.) کرایست در اتاق خود قدم می زند ـ بیتاب و درمانده و بسیار ضعیف. مریم، با محبّت و شرم او را می نگرد.	مریم (آرام، آهسته، محبّانه و شرم‌زده): استراحت کنید آقای کرایست؛ لطفاً استراحت کنید!
(در اتاق، نیمه باز است. نیکیان و شیرون، نشسته دیده می شوند.) کرایست از پی سخن مریم سرمی گرداند، به مریم نگاه می کند و می‌ماند. انگار که تازه او را کشف کرده است.	کرایست: ماریا! نام مادر من هم ماریاست، و چقدر فاصله است میان او و شما. من نمی فهمم که ما در کشورمان چگونه تربیت می شویم ـ تا این حد قسی القلب. من به یادم هست که یك روز، در باغ ملّی شهرمان ـ
در باز می‌شود و دکتر حنایی و دکتر فردوس وارد می‌شوند. دکتر حنایی به گنگی سلام می کند و با اشاره می گوید که کرایست بفهمد. کرایست برای نخستین بار فارسی حرف می‌زند و	حنایی: سلام! دراز بکشید! (به انگلیسی) کرایست (به فارسی): سالام!

تـصویـر | **صــدا**

مطبع، دراز می‌کشد.

چهره‌های سخـت گرفته‌ی فردوس و حنایی.

کرایست، مشکوك و نگران.

کرایســـت (به فارسی): خــاباری هاست؟

فردوس (به انگلیسی): خواهی دید.

(همزمان صدای پاهایی در راهرو.)

شیرون و نیکیان می‌ایستند.

روحـــانی بزرگ، همراه دکتر نیك‌نظر که دستش را گچ گرفته (دست راستش) وارد می‌شوند. روحـانی یك ساك در دست دارد.

شیرون به دنبال آنها وارد می‌شود و ســاك را می‌گیرد و زمین می‌گذارد و باز می‌کند و نوارهای تصـــویر را از درون آنهـا بیرون می‌آورد و مشـــغول پخش یکی از آنها می‌شود. (مُقـدمات پخش.)

همزمان و به محض ورود، روحـــانی بزرگ و نیك‌نظر به اکراه و آرام سلام می‌دهند.

دکتر نیك‌نظر: سلام!

روحانی بزرگ: سلام!

جمع: سلام!

کرایست، بُهت‌زده نگاه می‌کند.

همزمان فردوس به مریم خـطاب

فردوس: ببخشید! نوار می‌گیریم.

تصویر

می‌کند. مریم، کمی گیج، نگاه می‌کند و حرکت، به طرف در اتاق.

همزمان دکتر حنایی مشغول معاینه‌ی کرایست می‌شود. فشار خون، نبض، حرکت اعضای بدن، گردن، معاینه‌ی چشم‌ها و گوشها.

همزمان دکتر نیک‌نظر به کرایست نزدیك می‌شود.

پیوسته، مریم با دستگاه نواربرداری می‌رسد و دکتر فردوس مشغول کار می‌شود.

پیوسته، همزمان کرایست خیره نگاه می‌کند، دچار تشنج می‌شود. دکتر فردوس و دکتر حنایی او را نگه می‌دارند.

کرایست، می‌نالد.

نیك‌نظر، خشن و سریع.

پیوسته دکتر فردوس، با قدری خشم و نفرت.

صدا

کرایست (التماس‌آمیز): به من بگویید!

نیك‌نظر: دوتا از بهترین همکاران مرا هم شهید کردند.

کرایست: دیگر یك روز هم اینجا نمی‌مانم. کافی‌ست، و بیش از کافی. زندگی من یك هزارم زندگی هیچ یك از این آدمها که به خاطر من کشته شده‌اند، ارزش ندارد، و هرگز نداشته است. این درست نیست.

نیك‌نظر: رفتن شما هیچ خاصیّتی برای ما ندارد. این را قبلاً هم گفته‌ییم. شما را بلافاصله می‌کشند و وضعیّت ما از این هم پیچیده‌تر می‌شود.

فردوس: از این تشنج‌ها و حمله‌های عصبی که بگذریم، هیچ

تصویر	صدا
	نقصی ندارد. کاملاً رو به راه است. او حتیٰ می‌تواند بدود ـ امّا کم. این تشنج‌ها هم... نمی‌دانم... راستش به نظر من یک جور تظاهر است. شاید شرمساری‌اش را به این ترتیب تخلیه می‌کند.
دکتر حنایی هم دلزده ـ به نیک‌نظر.	حنایی: یک روان پزشک می‌تواند او را ببیند و نظر بدهد. از نظر من، مطلقاً بی‌عیب است.
نیک‌نظر به کرایست.	نیک‌نظر (به انگلیسی): پس نگاه کنید به مجموعه‌یی از عکس‌العمل‌های دولت آمریکا در مقابل حوادث اخیر.
(ادامه ترکیبی‌ست از تلویزیون‌های آمریکا و حرکات کرایست و سایر آدمهای داخل اتاق: موازی‌های چند وجهی.)	

۵۷ـ تلویزیون آمریکا

صحنه‌ی یکم:

تصویر	صدا
گوینده‌ی برنامه، عصبی، هیجان زده.	گوینده: براساس تحقیقات به عمل آمده و پیگیری جدّی مقامات امنیّتی ایالات متحده، مسلم شده شخصی که

صـــدا	تـصـویـر
دولت شـــورشی ایران به عنوان هوارد کرایســت معـــرّفی کرده و در تلویزیون خود با او مصــاحبه به عمل آورده، یك جانی و قاچاقچی حرفه یی ست به نام ادوارد باربانیوس، معـــروف به «اِدیْ چپ دست» یا «اِدیِ دستـکش سـیاه». این شخص که به کمك عناصر مافیایی، در ســـال گذشـــته از زندان سینسیناتی گریخته، مورد تعـقیب دولت آمریکا و ســـازمان بین المللی مبارزه با موّاد مخدّر است. این شخص، که ظـــاهراً از ابتدای شـــورش اخیر ایران در خـــدمت آدمکشـــان و شـــورشیان ایرانی بوده اکنون نیز ظاهراً تن داده است به اینکه در نقش قهـــرمان آزادی و قلم، هوارد نیکل‌مان کرایست ظاهر شود. بدیهی‌ست که دولت ایالات متّحده، نه تنها خواهان دریافت اطلاعات دقیق و موجّـه درباره ی هوارد کرایســـت ـ قهـــرمان ملیّ آمریکا ـ ســـت، بلکه	(به هنگام، چند عکس روزنامه یی از باربانیوس * ارائه می‌شـــود، که البته شـــباهت‌هایی به کرایســـتِ ما دارد. عکس‌ها باربانیوس را در حـالت‌های مختلف نشان می‌دهد: در دادگاه، با یك زن، در زندان، بین دو پلیس...)

* باراباسِ جانی، مردی که مسیح به جای وی به صلیب کشیده شد.

تصویر	صدا
	خواهان آن است که ادوارد باربانیوس ِ جنایتکار تیز تحویل دولت ایالات متّحده شود.
(تصویرهای برق‌آسایی از کرایست که نگاه می‌کند و گهگاه، زیر لب، دشنام‌های رکیکی به انگلیسی می‌دهد که دوبله‌ی آنها ضرور نیست.) صحنه‌ی دوّم:	
یك گوینده‌ی زن، در زمینه‌یی کاملاً متفاوت از زمینه‌ی یکم.	گوینده: دیروز، دولت انگلیس، طی یادداشتی، رسماً از ایران خواست که پرده از فاجعه‌ی غم‌انگیز قتل هوارد کرایست ـ عکّاس آمریکایی ـ بردارد و بیش از این با توسّل به رفتار تبلیغاتی نادرست به پیچیدگی مسأله نیفزاید. دولت انگلیس اعلام کرد که آماده است تا مسأله را به طور جدّی در شورای بازار مشترك مطرح کند و در صورت استنکافِ ایران از روشن کردن قضیّه، مجازات‌های جدیدی را جهت تحت فشار قرار دادن دولت ایران درخواست کند.

تصویر	صدا
(کرایست به خود می‌پیچد. نیک‌نظر و حنایی به تکرار به او نگاه می‌کنند؛ و مریم، نگران.)	نیک‌نظر (به کرایست): آرام باشید آقا ... آرام باشید!
صحنه‌ی سوّم: یک گوینده‌ی مرد ـ تازه	گوینده: طبق آخرین اطلاعات واصله از ایران، دو شب پیش، دکتر محسن یحیایی پزشک ـ جرّاحِ معروف ایران، در تهران به دست گروهی از اوباش به قتل می‌رسد.
(تصویری از دکتر یحیایی هم)	گفته می‌شود که ترور دکتر محسن یحیایی در ارتباط با شهادت هوارد کرایست بوده است؛ چرا که دکتر یحیایی اطلاعات قابل ملاحظه‌یی درباب نوع قتل و محلّ اختفای جسد هوارد کرایست داشته که مایل بوده این اطلاعات را در اختیار مقامات بین‌المللی قرار بدهد.
(کرایست، سخت و دردمندانه به خود می‌پیچد و اشکهایش را با دستمال پاک می‌کند. دستی یک قرص اعصاب به دست کرایست می‌دهد با یک لیوان آب. کرایست، ضمن اینکه به تصویر نگاه می‌کند، بی‌اراده قرص را در دهان می‌گذارد و قدری آب	(صدا مربوط به صحنه‌ی چهارم است) گوینده: از مادر محترم و عزیز هوارد کرایست درخواست کرده‌یم

تصویر

می‌نوشد.)

صحنه‌ی چهارم:
صحنه‌ی تلویزیونی. مادر کرایست، بسیار چاق، با موهای سرخِ وِز کرده، زنی پیر امّا کاملاً بزك کرده.
در مقابل او دو پُرسنده نشسته‌اند، که یکی‌شان توضیح می‌دهد.
(تصویر مادر کرایست، لحظه‌یی متوقف می‌شود. پس از آنکه کرایست، قرص را فرو می‌دهد.)

تصویر تلویزیونی حرکت می‌کند.
زن، برافروخته و خشمگین است.
پیرزن، گریان، از درون کیف بزرگ خود، یك پیراهن پاره‌ی خون آلود و یك لنگه جوراب خون آلود بیرون می‌کشد.

صدا

که برای ادای توضیحاتی به تلویزیون تشریف بیاورند. خانم کرایست! ضمن عرض تسلیت مجدّد، آیا حقیقت دارد شما نامه‌هایی از پسرتان دریافت داشته‌یید؟

نیك‌نظر: می‌بخشی کرایست! این، مادرت است؟
کرایست: بله ... بله ...
نیك‌نظر: کاملاً دقّت کُن! آیا ساختگی نیست؟
کرایست: نه... خود اوست.
مادر کرایست: خیر... خیر... تمام شایعات در مورد اینکه من نامه‌یی از هوارد دریافت داشته‌ام، دروغ محض است...
آنچه به دست من رسیده، که از آورندگانش بسیار متشکّرم، اینهاست: نگاه کنید! نگاه کنید!
این پیراهنِ خون آلود هوارد من،

تصویر — **صدا**

قهرمان آزادی‌ست. *
این جورابِ خون‌آلود اوست...
ای ملّت بزرگ! نگاه کنید! این پیراهن و جوراب خون‌آلودِ آزادی‌ست که در دستهای من است.

تصویر می‌ایستد.
(دستهای درشت کرایست، چنگ شده.
صورت مریم، غرق اشك و نگرانی.
صورت درشت‌ـ حضّار.
دکتر نیك‌نظر، تا حدّی تند و خشن.)

نیك‌نظر: نمی‌توانید تحمّل کنید آقای کرایست؟
کرایست: می‌توانم، و مایلم که تحمّل کنم.

صحنه‌ی پنجم:
گوینده‌ی تلویزیون آمریکا.
عکسی از بخشی از بدن کرایست و بازوی راست او، که زخمی عمیق امّا بهبودیافته را نشان می‌دهد.

گوینده: براساس اطلاعاتی که پلیس ایالات متّحده در اختیار خبرگزاری‌ها قرار داده، باربانیوس ـ جنایتکار بین‌المللی ـ که اینك در ایران با شورشیان همکاری دارد و حکومت شورشی ایران می‌کوشد که به شکلی احمقانه او را هوارد نیکل‌مان کرایستِ مقتول جا بزند، زخمی کهنه

* تصویر، مربوط به صحنه‌ی قتل کِندی‌ست. این حرکات، در حضور ژاکلین، از یك خبرنگار تلویزیونی سر زد.

تصویر	صدا
	و عمیق به طول دوازده سانت در بازوی راست خود دارد.
تصویر تلویزیون نگه داشته می‌شود. (نیک‌نظر به کرایست نگاه می‌کند. نگاه به نگاهِ درشت.)	
	نیک‌نظر: درست است؟ کرایست: درست است. این زخم، یادگار جنگهای ویتنام است. من در آن زمان، عکّاس ـ خبرنگار جنگی بودم. این را خیلی‌ها می‌دانند.
(دکتر حنایی لبخندی تلخ و غریب می‌زند. مریم، نگران و عصبی به او نگاه می‌کند.) صحنه‌ی ششم: تلویزیون آمریکا. فرزندان کرایست، همراه با یك مصاحبه کننده. (کرایست، متأثر)	
	کرایست: بمانید لطفاً! قدری بمانید! بله ... آنها بچّه‌های خود من هستند ... پسر کرایست: نه ... نه ... کسی که نشان دادند پدر من نبود ...
(در صورت‌های درشت و اشك باران پزشکان و کرایست و مریم.)	دختر کرایست: بله ... راست می‌گوید. من خواهش می‌کنم

تصویر	صدا
	ایرانی‌ها پدرم را پس بدهند. ما مادر نداریم ... ما فقط هوارد را داریم ... خواهش می‌کنم...
(کرایست به نیک‌نظر گریان)	کرایست: باید کاری کنید که قبل از مرگم، حتّیٰ یکبار هم شده آنها را ببینم. من، دفن خواهم شد، و حقیقتی دردناك، برای ابد، با من به خاك سپرده خواهد شد.
	نیک‌نظر: تحمّل داشته باشید! نمی‌گذاریم اینطور بشود آقا؛ نمی‌گذاریم.
صحنه‌ی هفتم: گوینده‌ی تلویزیون آمریکا، همراه با مردی هم‌سنّ و سال کرایست.	
	کرایست: خدای من!
	نیک‌نظر: می‌شناسیدش؟
	کرایست: از دور. خبرنگار دولتی‌ست. همیشه مطالبی در تأیید نظام حاکم تهیّه می‌کند.
خبرنگار و مصاحبه‌کننده.	مصاحبه کننده: آیا کسی که شما از طریق تلویزیون ایران دیدید، می‌توانست هوارد کرایست، دوست

تصویر

تصویر می‌ایستد و خاموش می‌شود.

دکتر نیك‌نظر سخن می گوید ـ به تلخی.

دکتر حنایی ـ تلخ و درخود.

حنایی، مفهوم را به انگلیسی برمی‌گرداند؛ امّا به علّت تأمل زیاد، نیك‌نظر، دو کلمه را به او می‌گوید.

از لحظه‌یی که کرایست می‌گوید: «بله... مکتوب است...» نور پشت سر کرایست تدریجاً قوی می‌شود و

صدا

قدیمی شما باشد؟

خبرنگار: مطلقاً! این مرد همانقدر به هوارد شبیه بود که هر آمریکایی اصیلی می‌تواند به آمریکایی اصیل دیگر شبیه باشد.

نیك‌نظر: آقای کرایست! حتّیٰ خود ما هم به زودی فراموش خواهیم کرد که شما چه کسی هستید.

کرایست: خود شما؟ آه... بگویید حتّیٰ خود من ـ هوارد کرایست ـ هم چیزی نمانده که در هوارد کرایست بودنم شك کنم.

حنایی: به راستی که خداوند، هرگز قومی چنین بد اندیش، بد رفتار، و بد کردار نیافریده است. (به فارسی.)

کرایست (به فارسی): چه ـ می گویی ـ شُما؟

حنایی (تمام مفهوم را به انگلیسی می گوید.)

تصویر

حرکات عمیق و نمایشیِ کرایست، او را به حضرت مسیح یا توهّمش نزدیك می‌کند. نگاه دوربین می‌چرخد به گِردِ کرایست تا او را از دیگران جدا کند و به لوحه مُبدّل سازد. در این حـال، دوربینْ نرمْ می‌نشیند و سربالا نگاه می‌کند.

دوربین به جای خود ـ در خط موازی با چهره‌ی کرایست باز می‌گردد و در چرخشی نرم، دکتر فردوس را در پسْ زمینه جا می‌دهد و نقطه‌ی وضوح را بلاوقفه به چهره‌ی او می‌کشاند ـ آنگونه که کرایست، مجبور می‌شود صورت از دوربین بگرداند تا بتواند فردوس را ببیند.

روحانی بزرگ آماده‌ی حرکت می‌شود ـ و نیك‌نظر با او.

صدا

کرایست: بله ... مکتوب است ـ در کتاب مقدّس ما ـ «که قلب این مردم سنگین خواهد شد و گوشهایشان نیز سنگین.

به ایشان نشان داده می‌شود.

امّا نمی‌بینند.

به ایشان گفته می‌شود؛ امّا نمی‌شنوند».

و دهان‌هایشان بسته می‌ماند؛ مبادا حرف حقّی از آن بیرون بیاید.

فردوس: کرایست! تو ظاهراً مسیحیِ مومنی هستی. از خدای خودت بخواه که از این معرکه نجاتت بدهد؛ و ما را هم.

کرایست: مسیح گفته است: هرگز خداوند خویش را آزمایش مکن، و هرگز از خدای خویش مخواه که با حضور مستقیمِ خود، مشکلی را برای تو حل کند.

روحانی بزرگ: این سخن درست است آقای کرایست! شما می‌توانید به الباقیِ فیلم‌ها نگاه کنید ـ یا نکنید؛ امّا من جداً از شما می‌خواهم که خیلی

تصویر | **صدا**

سریع، فکری به حال خودتان، و ما، بکنید و برای مشکلی که ساخته‌یید راه‌حلّی بیاندیشید. ما از آخرین فرصت‌هایمان استفاده می‌کنیم، آقای کرایست! می‌فهمید؟ آخرین فرصت‌ها.

کرایست: بله ... بله ...

همه ـ آنگونه که انگار مراسمی پایان یافته ـ اتاق کرایست را ترك می‌کنند. کرایست به مریم تنها نگاه می‌کند.

کرایست: لطفاً مرا برای دقایقی تنها بگذارید ـ خانم!

مریم هم حرکت می‌کند.

۵۸ـ (ادامه‌ی کامل ۵۶)

صحنه‌ی یکم:

نرم‌نرمك به چهره‌ی متفکّر و دورنگرِ کرایست نزدیك می‌شویم.

پاهای برهنه‌ی کرایست ـ که بر روی آنها آثار جراحت‌های التیام‌یافته دیده می‌شود ـ از تخت پایین می‌آید و از روی چهارپایه‌ی دو

صـــدا	تـصویـر
	طبقه‌ی پای تخت، پلّه‌پلّه به کف زمین می‌رسد.
	کرایست در اتاق خود، متفکّر و دورنگر، بریده از حال، قدم می‌زند. در لحظه‌هایی می‌ایستد و خیره می‌اندیشد.
موسیقی: قطعه‌ی «تولّد مسیح» از دور شروع می‌شود و تدریجاً به سوی اوج حرکت می‌کند. حرکت چنان است که زمانی که مسیح (کرایست) از پلّه‌های پای تخت مجدداً بالا می‌رود، به اوج کامل می‌رسد و آنگاه تعلیقی پُرشور تا پایان ـ تا لحظه‌ی تلفن در صحنه‌ی بعد.	از کرایست به کرایست ـ گذشت زمان؛ از تمام قد به صورت، به چشمها، به دستها، به پاها.
	کرایست پس از لحظه‌یی توقّف، (پاها) به طرف پله‌های پای تختی می‌رود. پاها آهسته آهسته از پله‌ها بالا می‌رود با تجسّمِ حرکت به سوی بالا در مسیر تپه‌ی «نخستین موعظه». روی تخت. پاها و آنگاه صورت کرایست که به بی‌نهایت می‌نگرد.
	(در اینجاست که قطعه‌ی «تولّد مسیح» به اوج می‌رسد و با یك ضربه، یك سکوت، به تعلیق می‌رسد.)
	صحنه‌ی دوم ـ از اتاق به دالان، به میز اطلاعات

تصویر	صدا
کرایست، ناگهان، سبکْ شتابان از پلّه‌ها پایین می‌آید و به سوی درِ اتاق می‌دود ـ انگار که روی هوا، بر اَبرها می‌رود. در را باز می‌کند و به جانب «اطلاعات» حرکت می‌کند. در یك آن متوجّه می‌شود که از محافظان خبری نیست. کتاب و کتابچه‌های شیرون هست، چارپایه‌ها هست. کرایست که به قفا می‌نگرد و پیش می‌رود، و در چهره‌ی او حیرتی هست، صورتش را باز به جلو می‌چرخاند. و در یك آن، در مقابل خود، کسی را می‌بیند که سر و صورت و نیم‌تنه اش با نوار سفید سفید بسته‌بندی شده و همان حفره‌های چشم و دهان را دارد.	
تکانی غریب. بُهت. توقّف صورتِ نوارپیچی شده.	کرایست (زیر لب، درمانده): نه ... نه ...
(محو، صورت دو محافظ، در قفای او) کرایست می‌کوشد فریاد بزند.	کرایست (کابوسگونه): شیرون! نیکیان! لمایی! شیرون!
صورت نوارپیچی شده، که از آنِ لمایی‌ست به سخن می‌آید.	لمایی: نترسید آقای کرایست، نترسید! من، لمایی هستم ... لمایی ...

تصویر / **صدا**

مرا نمی‌شناسید؟ مرا به خاطر شما، اینطور زدند: ترق! ترق! ترق!

کرایست، گریان، خم می‌شود، دست لمایی را می‌گیرد و می‌بوسد.
کرایست سر برمی‌دارد. حال، دو محافظ را می‌بیند.

کرایست (به انگلیسی): مرا ببخش! مرا ببخش! من، کار را تمام می‌کنم... تمامِ تمام... شیرون! تلفن! من تلفن می‌خواهم.

کرایست و شیرون جلوی اطلاعات.
شیرون می‌گیرد و به دست کرایست می‌دهد.
(مکث)

شیرون: با من بیایید!
کرایست: دکتر نیک‌نظر را برای من بگیرید!

سکوت

کرایست: سلام! دکتر!
نیک‌نظر: بله؟ بله؟
کرایست: من کرایست هستم. می‌خواهم شما را ببینم.

۵۹ـ أتاق کرایست ـ مانند ۵۶

از چهره‌ی نیک‌نظر و روحانی بزرگ باز می‌شود. کرایست می‌ایستد، \راه می‌رود، می‌ایستد، می‌نشیند، راه می‌رود...

کرایست: من حساب کرده‌ام. من، در سراسر جهان، حدود هفتاد تا هشتاد عکّاس ـ خبرنگار صاحب نام و اعتبار را می‌شناسم، که بسیاری از آنها دوستان خوب من اند ـ در سراسر

جهان: از چین تا آندونزی، از لهستان
تا هند، و در همه‌ی اروپا.
اینهـا خبرنگارانی هسـتند که در
لحظه های حسـاس و تاریخـی، من در
کنارشان بوده ام.
و اینهـا غالباً عکاس ـ خبرنگارانی
آزادیخواه، مسئول و معتقد هستند.
آنها می‌دانند که من کیستم و چگونه
مردی هستم.
آنها به راه و سخن من ایمان دارند.
آنها، اغلب شان، مرا دوسـت دارند.
بیایید همه‌ی آنهـا را، یکجـا، به یك
کنفـرانس مطبوعاتی بزرگ دعوت
کنید: همه‌ی آنهـا را، و
خبرگزاری‌های بزرگ همه‌ی دنیا را
و فرسـتنده های رادیو تلویزیون را، و
بچّه‌هایم را، و مادرم را.
من در آن کنفرانس، ضـمن یك پیام
کُلّی، با تك تك دوسـتان عکّاس و
خبرنگارم گفـت و گو خـواهم کرد؛
خاطرات گذشته را زنده خواهم کرد و
لحظه های مشترك را به یادشان خواهم
آورد.

تصویر | **صدا**

آمریکا، مسلماً قادر نخواهد بود صدای ده‌ها عکّاس ـ خبرنگار بزرگ جهان را خفه کند، و قادر نخواهد بود، و نخواهد بود ...

درست است آقای نیك‌نظر؟ درست است آقای ... آقای «مرد خدا»؟

یك بار، و برای همیشه. تمامِ تمام.

سکوت

نیك‌نظر، آهسته و متفکرانه، یك آن، به روحانی بزرگ نگاه می‌کند.

روحانی بزرگ، لبخندی آگاهانه می‌زند.

روحانی بزرگ: احتمالاً با هزینه‌یی بسیار سنگین برای ما، این کار شدنی‌ست. (فارسی)

کرایست: چه می‌گویید آقا؟ یك بار، برای همیشه. شما آمریکا را بی‌آبرو خواهید کرد و حقانیت خودتان را در مورد لانه‌ی جاسوسی هم به اثبات خواهید رساند. اینطور نیست؟

روحانی بزرگ: بحث می‌کنیم و نظرمان را، سریعاً به شما می‌گوییم.

۶۰ـ سالن بزرگ وزارت امور خارجه ـ شب

صـــدا	تـصـويـر
	(همان میزگرد همیشگی، و همان نگاهِ از بالا و بسیار بازِ دوربین.) شخصی بلند می‌شـود و سخـن می‌گوید.
شخص یکم: من یك ســوآلِ احتمالاً بی‌معنی و مضـحك دارم. با توجّـه به اینکه فرزندان و مادر کرایسـت هم او را انکار کرده اند، اگر ما کنفـرانس را تشکیل بدهیم و طـیّ آن، خود کرایسـت را هم آمریکایی‌ها بخرند و خـود او اعلام کند باربانیوس است چه کنیم؟	
شخص دوّم: سوآلِ بی‌نظیری‌ست که هیچ جوابی برای آن وجود ندارد.	شخص دیگری بلند می‌شـود که می‌تواند نیك‌نظر باشد.
روحـانی بزرگ: من فکر می‌کنم غیرممکن نیست، ولی بعید است؛ چـرا که ما هیچ تعهّدی جهت حفظ جان یك قاچـاقچی به نام باربانیوس نداریم، و می‌توانیم در مَلاَء عام اعدامش کنیم.	روحانی بزرگ، نشسته.
نیك‌نظر: دیگر سـوآل و مسـأله‌یی نیست؟	
روحـانی: به امید خـدا شروع می‌کنیم. ابتدا همه‌ی تیزهوشی، قدرت تفکر و تحلیل و تفسـیرمان را به کار	

صـــدا	تـصویـر
می‌گیریم، آنگاه می‌گوییم: الخیرُ فی مَاوَقع. خداوند، بَدِ بندگانِ خـویش را نمی‌خـواهد مگر به مصـلحتی که ما از آن بی‌خبریم، و همیشـــه باید اعتقــاد داشت که مصلحت‌های کوچـك، حـق است که فدای مصـلحت‌های بزرگ شود.	

۶۱ـ أتاق کرایست

(یك میز کوچكِ کار و دو صـندلی به اتاق اضافه شده.)

صـــدا	تـصویـر
سکوت کامل	کرایست، عجولانه مشغول نوشتن اســـت و پس و پیش کردنِ نوشـــته شده‌ها، و تفکّر.
	آشفتگی و گیجی، محسوس است.
	کرایستْ سر بلند می‌کند ـ یك آن، و به در اتاق نگاه می‌کند و لبخند می‌زند.
	مریم مجّدل، یك آن، محـو و کم‌پیدا لبخند می‌زند.
	(بسیار کوتاه)

تصویر | صدا

۶۲ـ یك تالار ـ شب و روز

گروهی، حدود ده نفر زن و مرد مشغول کار هستند؛ با ماشین‌های تحریر و پاکت‌ها و قلم‌ها و کاغذها.

نامه‌ها و تلگرام‌هایی تنظیم می‌شود و از تالار بیرون بُرده می‌شود.

(بسیار کوتاه)

۶۳ـ همان شصت و یك

همان حرکات پیوستار شصت و یك، به اضافه قدم زدن کرایست و سخنرانیِ خاموش و درونی او، و نگاهِ پُر از خنده‌ی شیرون به کرایست و حرکاتش.

(بسیار کوتاه)

سکوت مطلق

۶۴ـ تالار مجلّل و بزرگِ کنفرانس

گروهی مشغول مرتّب کردن سالن کنفرانس هستند. برچسب‌های هیأت‌ها را می‌چسبانند، با ذکر نام برخی از افراد.

تصویر	صدا
پرتوافکن‌ها و میکروفن‌ها منظّم و چیده می‌شود. (بسیار کوتاه و لحظه‌یی) [میز کنفرانس، که کرایست و مترجمان و مسئولان پشت آن می‌نشینند و به پرسش‌ها پاسخ می‌دهند، و نیز پس‌زمینه‌ی این میز، براساس «شام آخِر» اثر لئوناردو داوینچی ساخته می‌شود، البته با توجّه دقیق به وضعیّتِ «شامِ آخِر» آندر تادِل کاستانیو (۱۴۵۰ ـ نقّاشی دیواری صومعه‌ی سان آپولونیای فلورانس)، اساساً به خاطرِ صندلیِ پشت به جمعیّت، که در مقابلِ صندلی یا چارپایه‌ی مسیح قرار دارد. در جایگاه خبرنگاران و عکّاسان، وقتی رو به میزِ شام آخر قرار می‌گیریم، در طرفِ چپِ تالار، صندلیِ فِردریك یودا* تك قرار بگیرد، تا حدّی مجزّاشده از دیگران. صندلی او دسته‌دار است با لوحه‌ی نوشتن	

* یهودا اسخریوطی، لودهنده‌ی حضرت مسیح براساس شهادت انجیل‌ها.

صدا	تصویر
	چسبیده به آن. نگاه دوربین، به یودا، همیشه از طرفِ راستِ تالار است.]
	۶۵ـ همان ۶۳
نیک‌نظر: شوروی، چین، و برخی از کشورهای بلوك شرق همچنان بر سر حرف خود مانده اند، که در این بازی شرکت نخواهند کرد. غیر از اینها، تاکنون، شش نفر هم رسماً دعوت شما را رَد کرده اند ـ که البته رقم بزرگی نیست.	کرایست و نیک‌نظر.
	(نیک‌نظر، کاغذی به کرایست می‌دهد.)
کرایست: به جای این شش نفر، از آدمهای دیگری دعوت می‌کنیم. عیب ندارد؟	
نیک‌نظر: عیب ندارد.	
	□ تکرار و ادامه‌ی برق‌آسا و در عین حال کوتاه و کوتاه‌تر شونده‌ی پیوستارهای قبلی در ارتباط با کنفرانس. (احتمالاً)

صــدا	تـصـویـر
	۶۶ـ یك تالار نظامی گروه بزرگی ـ تا حدّ مقدور بزرگ ـ از بچّه‌های کمیته‌های انقلاب اسلامی و بچّه‌های سپاه پاسداران، همه مجهّـز و مُسلح. یك فرمانده، طبق نقشــه به آنهــا توضیح می‌دهد. نقشه مسیر حـرکت کرایســت را از بیمارستان صحرائی به تالار کنفرانس نشان می‌دهد ـ با هلی کوپتر و با ماشین و نهایتاً پیاده. در همان مکانهای پیوستارهای قبلیِ مربوط به کنفرانس: الف: میزگرد همه‌ی پزشکان و همکاران بیمارستانیِ کرایست. ب: میزگرد مترجمان و مسئولان. پ: میزگرد سران کمیته و سپاه. (در تمام این نشست‌ها سه مأمور کمیته‌ی ما شــیرون، نیکیان و لمایی ـ حضــور دارند.) تصویرها، برق آسا، در خدمتِ عظمت بخشی به کُنش همگانی.

صـــدا	تــصـويــر
	۶۷ـ همان ۶۳
نیك‌نظر: اوّلین هیأت از راه رسید، از هند. کرایست: مُجهّز؟ نیك‌نظر : کاملاً. کرایست: از مادر و بچّـه‌هایم هنوز خبری نشده؟	کرایست، نیك‌نظر و دکتر حنایی (و احتمالاً مریم و دیگرانِ آشنا)
	۶۸ـ پلّه‌های جلوی یك بنای عظیم در آمریکا ـ روز
	مادر کرایست، سنگین و کوه آسا و نفس‌زنان از پلّه‌ها بالا می‌آید. نگاه دوربین‌ها همه از بالا، جز به هنگامِ بیان جمله‌های اصلی که ناگهان از زیر صورت عمل می‌کنند.
	مادر کرایست از یك سواری پیاده می‌شود و به طرف پلّه‌ها آورده می‌شود. پلیس‌ها و مأموران و خبرنگاران و عکّاسان.
	هجوم چند خبرنگار و عکّاس و فیلمبردار.

تصویر | صدا

مادر در محاصره‌ی پُرسندگان.
(نما از زیر صورت پیرزنِ سرخ مو)

مادر کرایست (به خشمی فورانی):
نه ... نه ... من و فرزندان هوارد هرگز به ایران نخواهیم رفت ... هرگز ... ایرانیانِ قاتلِ آدمخوار می‌خواهند که من و فرزندانِ پسر نابغه‌ام را هم به قتل برسانند تا از تعداد معترضان اصلی کاسته شود.
هوارد، فقط در آمریکا هوارد است نه در هیچ نقطه‌ی دیگر جهان، و به خصوص نه در باغ وحشی به نام ایران.

۶۹ـ همان ۶۳

کرایست، پشت میز، پیشانی را با کف دست می‌فشارد و یك قطره اشك در چشم دارد.

کرایست: یك مادر، همیشه یك مادر نیست. او، تنها در صورتی که جمیع وظائف خود را به عنوان مادر انجام داده باشد و بدهد، مادر است. ما نباید این کلمه‌ی مُقدّس را آلوده کنیم.

مریم، آرام و افسرده.

مریم: بله آقای کرایست!
شما، یك روز، چندی پیش،

تصویر	صدا
	می‌خواستید خاطره‌یی را که از این خانم داشتید برای من نقل کنید؛ امّا نشد. آیا ـ کرایست: آوه بله ... بله ...
۷۰ـ دریاچه‌ی میشیگان ـ شب. در قایقی، مادر کرایست و کرایست نشسته‌اند. کرایست پارو می‌زند.	صدای کرایست: یك شب با او حرف می‌زدم. می‌خواستم به او بفهمانم که آمریکایی‌ها، هنوز هم می‌توانند درست شوند و از عدالت و انسانیّت دفاع کنند ... مادر: کرایست! این را بفهم و حس کُن! دیگر برای آمریکایی‌ها عدالت و انسانیّت، هیچ مفهومی ندارد. ما باید به لذّت قانع باشیم پسر! برای ما فقط لذّت مانده است؛ لذّت از همه چیز، حتّیٰ لذّت از ظلم، از شکنجه، از کشتار، خیانت، مرض، اعتیاد ...
ادامه‌ی ۶۹ـ بدون تغییر نیك‌نظر، جلوی در اتاق کرایست.	نیك‌نظر: هم الان خبر رسید که

تصویر	صدا
	یکی از هواپیماهایی که هفت تن از مدعوین ما را حمل می‌کرده به علّتِ نقص فنّی در تِل‌آویو فرود آمده. فعلاً همگی مسافران در قرنطینه به سر می‌برند. کرایست: جالب است، خیلی جالب است. تِل‌آویو.
۷۱ـ اتاق تلفن و تلکس **وزارت خارجه ـ روز** همه‌ی تلفن‌ها و دستگاه‌های تلکس در کار است. یك خبر تلفنی از دستی به دستی می‌رسد. (فضای شلوغ هیجان‌زده‌ی پُر رفت و آمد.) (تمایل عمومیِ رنگ به خاکستری، به خصوص تلفن‌های پیش زمینه.) فقط یك نمای کوتاه	سکوت کامل
ادامه‌ی ۶۹ـ بدون تغییر نیك‌نظر و دکتر حنایی. دکتر حنایی از کنار نیك‌نظر وارد می‌شود.	دکتر حنایی: هر وقت قدرت تحمّل و ظرفیّت تمام شد، به ما بگو. ما

تصویر	صدا
	می‌توانیم تزریق آرام‌بخش‌ها را از حالا شروع کنیم. کرایســت: تا پایان این ســفر به آرام‌بخش احتیاجی نخواهم داشت. نیك‌نظر: یکی دیگر از هواپیماهایی که قرار بود به مقصد تهران حرکت کند و چند تن از مهمان‌های کنفرانس را ـ احتمالاً ـ با خــود بیاورد، در یك پایتخت اروپایی مفقود شده است. کرایسـت: باور نکردنی‌سـت. باور نکردنی ست.
ادامه‌ی هفتاد و یك مانند قسمت قبل (صورت‌های خسته‌ی عصبی) (نور، کمتر.) فقط یك نُمای کوتاه	سکوت کامل
ادامه‌ی ۶۹ـ بدون تغییر نیك‌نظر، جلوی در. دکتر حنایی، دکتر فردوس، دکتر مهتا،	کرایست: بازِ هم تهِ کیسه‌مان کسی مانده است دکتر؟

تصویر	صدا
و مریم در اطراف کرایست. کرایست، روی تخت.	نیک‌نظر: خیلی زیاد. ما پیاپی جانشین معیّن می‌کنیم. در نهایت ممکن است به جای دوستان خوب تو دشمنان بد ما در کنفرانس تهران اجتماع کنند. کرایست: خبر تازه‌یی هست؟ نیک‌نظر: بله. عکّاس و خبرنگاری که از ژاپن دعوت کرده بودید، قبل از رسیدن به فرودگاه، ظاهراً، به علّت یک حادثه‌ی رانندگی به شدّت مجروح شده‌اند. آنها هم اکنون در یک بیمارستان در توکیو بستری هستند.
کرایست، بُهت‌زده نگاه می‌کند.	
ادامه‌ی هفتاد و یک ـ شب شب (به همان ترتیب)	
ادامه‌ی ۶۹ کرایست، با جامه‌یی به تقریب شبیه جامه‌ی مسیح در شام آخر داوینچی ـ با خط سرخی که از وسط آن گذشته ـ در مقابل هیأتِ آشنای ما: روحانی	

صـــدا	تـصـويـر
	بزرگ، نيك نظر، سه مأمور، پزشكان، و مريم. عمل دوربين‌ها از پهلو، روی نيمرخِ تقريبیِ بازيگران. (تابلوی «ظهور مسيح بر حواريّون»، اثر دوتّچو، كليسای سيه نا)
روحانی: همه‌ی خبرها بد نيستند آقای كرايست. سه هيأت ديگر هم از راه رسيد، و بسياری از گروه‌ها در راهند. ما، به هر حال، ناگزيريم كه شروع كنيم و شما را لااقل ۴۸ ساعت قبل از افتتاح كنفرانس به مقّر كنفرانس ببريم و در آنجا پنهان كنيم. آيا آمادگی داريد؟ كرايست: برای همه چيز، به خصوص مرگ.	
	۷۲ـ غروب ـ آسمان صحنه‌ی يكم: يك هليكوپتر در زمينه‌ی آسمان غروب اوج می‌گيرد و از صحنه بيرون می‌رود.

صدا	تصویر

صحنه‌ی دوم: غروبِ دیر - خارجی

هلی‌کوپتر در محلّ مخصوص، در یك باغ یا مکانی شهری می‌نشیند.

کرایست و همراهان اصلی - محافظان - پیاده می‌شوند.

یك سواریِ مجهّز به شیشه‌های مات. کرایست به سواری داخل می‌شود و سواری از صحنه بیرون می‌رود.

(محل، مملو از بچّه‌های مسلح)

صحنه‌ی سوم - شب

اتومبیلِ با شیشه‌ی مات، جلوی تالار کنفرانس می‌رسد. گروه بزرگ محافظان برق‌آسا ماشین را محاصره می‌کنند. کرایست بیرون می‌آید و به سوی در ورودی می‌شتابد. و از نظر ناپدید می‌شود.

صحنه‌ی چهار - شب - داخلی - یك اتاق

کرایست، مشغول قدم‌زدن و تفکّر است.

تصویر	صدا
صداها، بدون مرجع صدا به گوش می‌رسد، و کرایست، گهگاه، سر به نشانه‌ی «می‌فهمم» تکان می‌دهد.	صدای اوّل (مرد): متأسفانه آن هواپیمای انگلیسی که قرار بود دو نفر از دوستان صمیمیِ شما را با خود به تهران بیاورد، از راه رسید ـ بدون آن دو دوست.
صحنه‌ی چهار پیوستار ۷۲ می‌تواند یك پیوستار مستقل تلقّی شود امّا مطلقاً بدون تداوم زمانی ـ تصویری ـ صوتی	صدای دوّم (زن): از هیأت سه نفره‌ی کانادایی، فقط یك نفر رسیده است، و این یك نفر، حاضر نیست درباره‌ی آن دو نفر دیگر توضیحی بدهد. صدای سوّم (مرد): گروه خبرنگاران لیبی، کامل، پرواز کرده است؛ امّا متأسفانه هنوز به تهران نرسیده است. شاید بر فراز آسمان ترکیه برای این گروه، مشکلی پیش آمده باشد.
کرایست با سویی حرف می‌زند. نیك‌نظر، خسته، و با طنز جواب می‌دهد.	کرایست: من، چیزی نمانده که دیوانه بشوم، آقای نیك‌نظر! نیك‌نظر: سعی کنید نشوید؛ خیلی سعی کنید! زیرا دیوانگان، قانوناً، مُجاز نیستند که علیه خود شهادتی بدهند.
ادامه‌ی صحنه‌ی چهار ـ شب به روز ـ بدون قطع	صدای چهارم (زن): چندین گروه

تصویر	صدا
	تلویزیونی از چندین کشور وارد شده اند و مشغول جایگیری در تالار هستند.
	کرایست: آیا یودا، اوکر یودا* وارد شده است؟
	صدای چهارم: یودا... یودا... بله بله... تازه از راه رسیده و مشغول تمیز کردن خود در مهمانخانه است. به زودی وارد تالار می‌شود تا محلّ استقرار خود را بررسی کند.
حال، بار دیگر، همه ی آشنایان در جانبی و کرایست، قدم‌زنان و متفکّر در جانبِ دیگر.	
	نیك‌نظر: همه چیز حاضر است کرایست. آیا آماده ی ورود به تالار هستی؟
	کرایست: بله برادر... بله ...
کرایست، دردمندانه.	
مریم، که تاکنون او را بسیار خوددار و ساکت و مَحوْ دیده ییم، ناگهان زیر گریه می زند ـ نسبتاً با صدا، و صورت را سخت می‌پوشاند.	
دکتر حنایی، تلخ و خشن امّا نه با بدطینتی.	دکتر حنایی: چرا اینطور می کنید

* یهودا، لودهنده ی مسیح در شام آخر.

تصویر	صدا
کرایست از لحن و شیوه ی بیان حنایی متوجّه سرزنش او می شود. پس با قدرت و وقار و جلالِ تمام سخن می گوید و آنگاه سر به زیر می اندازد.	خانم؟ زشت است. هم برای شما، هم برای او، و هم برای همه‌ی ما. کرایست: هر کس که گمان می کند، هرگز در هیچ لحظه یی گرفتار چنین حالتی نشده است و نخواهد شد، سنگی بر او بیندازد. *
کرایست، نرم و باشکوه سر بلند می کند.	کرایست (به نیك نظر): ببخشید! ساعت چند است؟ نیك نظر: نُه، دوست من! کرایست: «و حدوداً از ساعت نُه تا دوازده، ظلمت روی زمین را فرا خواهد گرفت و خورشید تاریك خواهد شد». انجیل لوقا ـ باب ۲۳ *
(با روشِ ثبوت و توقّف تصویری) کرایست، به همان نرمی، سر به سوی مریم می گرداند، و با لحنی مملو از غم سخن می گوید و آنگاه بُغض کرده به حال گریه می افتد. دکتر حنایی به کرایست نزدیك می شود و در کنار او، او را راه	کرایست: اندکی طول می کشد، و تو باز مرا خواهی دید. ** حنایی: آقای کرایست! شما باید انتظار هر حادثه یی و برخوردی را داشته باشید. سعی کنید بسیار صبور باشید، بسیار خونسرد، مسلّط بر

* از سخنان حضرت مسیح درباب مریم مجدلیه.

** انجیل یوحنّا ـ قبل از تصلیب.

تصویر	صدا
می‌اندازد و نرم با او سخن می‌گوید.	نفس، و بی‌اعتنا بر آنچه می‌گذرد. کرایست: سعی می‌کنم ... سعی می‌کنم. به فرزندانم، حال مرا، تمام بگویید ـ لحظه به لحظه *** مَهتا: شما استوار بمانید. حالِ شما، لحظه به لحظه در تاریخ خواهد آمد، و شما اسطوره خواهید شد. نیک‌نظر: با توجّه به اینکه حال همه می‌دانند که تو از ابتدا تا انتهای کنفرانس در اینجا خواهی بود، و ممکن است در طول این مدّت نقشه‌یی را برای صدمه زدن به تو پیاده کنند، ما تصمیم گرفته‌ییم قبل از لحظه‌ی اعلام پایان مصاحبه، تو را زیر چتر استحفاظی بسیار قوی از اینجا خارج کنیم و به محل قبلی برگردانیم. بنابراین آماده باش که در لحظه‌های پایانیِ مصاحبه، ما تو را با سرعت از تالار خارج کنیم ... کرایست: بله، و سپاسگزارم. بی‌نهایت.

*** رسالات.

صدا	تصویر
	حرکت دسته‌جمعی شروع می‌شود. گروه، و در وسط گروه کرایست از اتاق خارج می‌شود.
	صحنه‌ی پنج ـ پیوسته به صحنه‌ی چهار ـ یك دالان تا دَرِ بزرگ
شیرون: به او بگویید: امام علی(ع) می‌گوید: «آنجا را که برای همیشه در آن خواهی خفت، همیشه به خاطر داشته باش!».	پیوسته، شیرون به نیك‌نظر.
کرایست: دارم ... به خاطر ـ دارم ـ شیرون ...	نیك‌نظر ترجمه می‌کند. کرایست می‌شنود و به فارسی جواب می‌دهد.
	کرایست و گروه در حرکت.
	۷۳ـ تالار کنفرانس ـ داخلی ـ شب صوری (پیوسته)
	تالار مملو از آدم است ـ طبق طرح.
	فیلمبرداران ثابت، فیلمبرداران ِسر

صدا	تصویر
	دست، عکاسان، ضبّاط های تلویزیونی، صداگیران، خبرنگاران، مأموران، ناظران. صندلی‌هایی خالی مانده است ـ با ذکر نامِ آدمها در کنار صندلی‌ها یا به شکلی خاص ـ طبق طرح. تالار وسیع است و پُر همهمه ـ تا کرایست وارد می‌شود. در طرف مقابلِ مدعوان، میزِ شامِ آخر قرار دارد، کمی بالاتر از سطح تالار. در وسط ـ مقابل ـ صندلی کرایست جای دارد. ترتیب نشستن گروه، همانند «شام آخر» داوینچی‌ست؛ لیکن یهودا، به عنوان عکّاس ـ خبرنگار، در میانِ جمعیّتِ دعوت شده نشسته ـ طبق طرح. با ورود کرایست و همراهان، دوربین‌ها به کار می‌افتد و همهمه بیشتر می‌شود؛ امّا مدعوان تکان نمی‌خورند و عکس‌العملی بروز نمی‌دهند. از اینجا، سنگی بودنِ صورت‌ها باید کاملاً محسوس شود؛ سنگی و منجمد؛ چنان که گویی مطلقاً هیچکس

وارد تالار نشده است. همه، با نگاه های خنثیٰ و سرد نگاه می کنند. نه لبخند، نه سلام، نه سرتکان دادن ـ مطلقاً.

طبق طرح نماهای عکس العمل مدعوان در شرایطی گرفته می‌شود که مطلقاً عملْ وجود ندارد و هیچ سخنی ردّ و بَدَل نشده تا تأثیرات ناخودآگاهی بر چهره ها بگذارد.

عملاً، کرایست شناخته نشده است.

کرایست، همراهان پزشکی (حواریّون) و مترجمان در جایگاه های خود می نشینند. کرایست، اینك برای نخستین بار به طور متمرکز نگاه می کند. تك‌تك آدم‌ها را بررسی می کند، و ما صورت آدم‌ها را می بینیم که نگاه می کنند ـ نه با نفرت یا محبّت، بل چنان که به جای خالیِ کرایست. کرایست، در حرکت نگاهش دو سه تن را حدوداً و با شك به جا می آورد و به شکلی محو، سر تکان می‌دهد؛ امّا پاسخی جز نگاه‌های مات و سنگی و «قبل از احساس» دریافت نمی‌دارد.

تصویر

کرایست، بهت‌زده، در فکر.
نیک‌نظر در جانب راست کرایست نشسته و سپس دو مترجم در دو سوی کرایست نشسته‌اند.
و دو پزشک در دو سوی مترجمان.
میکروفن‌های پایه‌دار جلوی مدعوان است و ایشان برای سوآل و جواب نیازی به حرکت ندارند.
کرایست، در مقابل سوآلِ مترجم جانب چپ سخنی نمی‌گوید. مترجم جانب راست که بعد از نیک‌نظر نشسته سرک می‌کشد. (تابلو)
(توجه: چهارپایه‌ی مقابل کرایست که مطابق الگوی «تابلوی شام آخر» استانیو ساخته شده، تمام مدّت خالی‌ست. فقط در لحظه‌یی که خبرنگار کره‌یی می‌آید و حرف می‌زند، به شکل «شام آخر» استانیو تبدیل می‌شود.)
نیک‌نظر به جانب کرایستِ مبهوت نگاه می‌کند.

صدا

کرایست (زیر لب): ممکن نیست ... این ممکن نیست.
یک مترجم: بله؟

نیک‌نظر (آهسته): چه شده کرایست؟ چه شده؟
کرایست (آهسته): شما دکتر نیک‌نظر هستید. درست است؟
نیک‌نظر: البته.

صدا	تصویر
کرایست: این آقا هم دکتر مهتاست. بله؟ نیک‌نظر: بله... منظور؟ کرایست: پس من قدرت تشخیص و شناختم را از دست نداده ام. درست است؟ نیک‌نظر: بله ... شما هیچ عیبی نکرده یید ... کرایست: امّا من اکثر این آدمها را که به اسم دوستان من دعوت کرده یید نمی‌شناسم، و آنها هم، مرا نمی‌شناسند.	بی‌تابیِ عمومی. کلافگیِ عمومی. چهره‌های فیلمبرداران و عکاسان مملو از سوآل.
نیک‌نظر: این ... این غیرممکن است. کرایست: نگاه کنید! تنیسون میدلتون اصلاً شبیه خودش نیست. تین ـ ری ـ چانگ کجاست؟ نیک‌نظر: از ژاپن؟ کرایست: بله. نیک‌نظر: در وسط هیأت ژاپنی نشسته و شما را نگاه می‌کند. کرایست: نه ... او نیست. من و چانگ، رفقای خیلی قدیمی هستیم ...	

تصویر	صدا
	سالیوان تری هم نیست ـ که شما گفتید آمده ... خدای من! خدای من! چقدر وحشتناك.
	نیك‌نظر: به هر حال مجبوریم شروع کنیم.
نیك‌نظر برمی‌خیزد. زنگی به صدا در می‌آید.	نیك‌نظر: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. و با تقدیم خیرمقدم صمیمانه به همه‌ی نویسندگان و عکاسان و فیلمبرداران و هیأت‌های همراه. احتیاجی نیست مجدداً خاطرنشان کنم که به چه دلیل اینجا اجتماع کرده ییم؛ چرا که در جزوه یی که حضور حضّار محترم تقدیم شده همه چیز به دقّت شرح داده شده است. هوارد نیکل‌مان کرایست، عکّاس ـ خبرنگار نامدارِ
فضای سردِ بی‌اعتنا. انگار که هیچکس سخنی نمی‌گوید.	آمریکایی میل داشت با دوستان خوب و قدیمی خود دیداری داشته باشد، که اینك، ظاهراً، این دیدار دست داده است؛ چرا که همه، با همان نامهای مورد نظر کرایست اینجا گرد آمده اند؛ امّا البته، آقای کرایست، در این مجلس نیز ظاهراً دچار همان مشکلی شده که قبلاً، در شرایط دیگر، دچار

تـصویـر	صـــدا
نیک‌نظر، برای نخستین بار اعتماد به نفس و تعادل خود را از دست می‌دهد. کرایست به دشواری برمی‌خیزد و با اندوه و طنز تلخ سخن می‌گوید.	شده بود ... به هر حال، چاره‌یی نیست. شروع می‌کنیم. بفرمایید آقای کرایست! کرایست: به نام خدا! خوش آمدید، و محبّت کردید که آمدید ... بله ... چیزی نیست که ما و شما از آن بی‌خبر باشیم. من، خیلی از شما را که پیش از این به خوبی می‌شناختم، اینك نمی‌شناسم؛ و تنی چند از شما ـ که می‌شناسمتان و همیشه می‌شناخته‌ام ـ انگار که مرا نمی‌شناسید. ظاهراً، در مواردی، گرچه به افسانه بیشتر شبیه است تا واقعیّت، آمریکا موفّق شده است دوستان مرا حذف کند و به جای ایشان، کسانی را بنشاند، و در موارد دیگر، ظاهراً، موفق شده است دوستان مرا به نشناختنِ من وادار کند، آن هم دوستانی از سراسر جهان ...
خبرنگار آلمان غربی یا بَدَل او: هوفمان	هوفمان: به نظر من این یك نمایش کاملاً مسخره است که بسیار بَد هم شروع شده است. آنچه این آقا می‌گوید، امری‌ست مطلقاً غیرممکن. مگر می‌شود که آمریکا، تمام دنیا را

صـــدا	تـصـويـر
بخـــرد و بفـــروشد و هيچکس هم اعتراضی نداشته باشد؟ کرایست: اعتراض که داریم آقا؛ و همین اعتراض هم ما را در چنین شرایط دردناکی قرار داده است ... امّا ... ببخشـــیدا می‌توانم نام شـــما را بپرسم؟ هوفمان: البته. من آدلر هوفمان هستم. کرایســت: امّا شـــما، آدلر هوفمان نیســتید آقا! من و آدلر هوفمان دوازده سال است که با هم دوست هستیم. هوفمان: در اینکه من ـ آدلر هوفمان ـ بیش از دوازده ســـال اســـت هوارد کرایســت را می‌شـناسم، با شـــما هم عقیده هســتم؛ و درســت به همین دلیل هم نمی‌توانم بپذیرم که شـــما هوارد کرایست باشید آقا! کرایست: شما چه کسی هستید آقا؟ واقعاً، جیمز ادوارد کَسِل؟ بَدَل کَسِـــل: انتظار داشـــتید دولت ایران جیمز ادوارد کَسِل را دعوت کند و دیگری به جـــای او بیاید و هیچکس	کرایســـت، با چشـــمانِ دودوزنِ مســـتأصل پیِ آدم دیگری می‌گردد ـ شتابان.

صدا	تصویر
هم نباشد که برگه‌های هویّت او را بازرسی کند؟	
خبرنگار حجاز: به هر حال بهتر است از این مُقدّمات بگذرید، آقا، و همانطور که قول داده‌ید ثابت کنید که شما هوارد نیکل‌مان کرایست هستید.	یك خبرنگار از حجاز.
کرایست: عجب ... عجب ... تو ... تو سلیم هادی ... تو مرا نمی‌شناسی؟ سلیم هادی: خیر آقا. من شما را نمی‌شناسم. کرایست: یعنی تو هوارد کرایست را نمی‌شناسی؟ سلیم هادی: چرا آقا! من و کرایست، دو سال با هم کار می‌کردیم. کرایست: و تو، ژانِت! تو هم مرا نمی‌شناسی؟ ژانت: متأسّفم آقا. من برای شناسایی شما این راه دراز را نیامده‌ام. من آمده‌ام تا دوست و همکار قدیمی‌ام هوارد کرایست را ببینم.	کرایست چند لحظه با نفرت به حجازی نگاه می کند و آنگاه به سوی دیگری می نگرد و با چهره یی مهربان و التماس آمیز به سلیم هادی از آندونزی نگاه می کند. کرایست، ضمن نشستن و تظاهر به خونسردی.
کرایست: لئوپولدو سالادینو! تو هم مرا نمی‌شناسی؟	(شتابِ افزایش یابنده همراه با عصبی شدنِ هرچه بیشترِ کرایست. در لحظه‌هایی همراهانِ کرایست

صـــدا	تـصویـر
لئوپولدو (آهسته و شکسته): چـرا هوارد ... چــرا... امّا هیچ خــاصیّتی ندارد. تو بازی را باخته یی هوارد، و از همان ابتدا هم باخته بودی...	می کوشـــند او را آرام کنند. در این لحـظه های برق آسـاست که تابلوهای «شام آخـر» سـاخته می شـود و از هم می پاشـد. بُرش ها، طبق طـرح، دمادم سریع‌تر می شـود. کسـانی همراه با کسـان دیگر حـرف می زنند. کسـانی می خندند، کسـانی بی جهـت جنجـال می کنند، کسانی مرتباً می گویند: «نه... نه...» و مسخره بازی راه می اندازند.)
کرایســـت: آقای کوپر! اســتانلی کوپر! شما هم معـتقدید که من بازی را باخته ام؟	
کوپر: من در تمام عمرم شـــما را ندیده ام آقا و منظور شـمـا را از این بازی نمی فهمم. من به اینجا آمده ام تا زنده بودنِ هوارد نیکل‌مان کرایسـت را گواهی کنم نه زنده بودنِ شما را.	
کرایسـت: احمد بن شـعیب! تو هم نظر آقای کوپر را تأیید می کنی؟	
شعیب: نه هوارد؛ امّا همه ی ما را که هوارد بودنِ تو را تأیید می کنیم خـواهند کشـت؛ بیرحمانه خـــواهند کُشت. تو در یك کوچه ی بُن بسـت، به جانبِ بُن کوچـه می دوی ... هوارد ... هیچ فایده یی ندارد.	
کرایســت: و تو، پروفســـور آلبرتو روزی. تو مرا نمی شناسی. نه؟	
روزی: ابدا.	

تصویر

نگاه مات و شیشه‌یی پروفسور
نگاهِ دوان و درمانده‌ی کرایست به همه سو.
مالکون زلمان، سر به دو سو تکان می‌دهد؛ یعنی «نه».
دیگری سر به دو سو تکان می‌دهد.
کرایست، لحظه به لحظه خشمگین‌تر و برافروخته‌تر می‌شود.
اینك کم و بیش ایستاده و خم شده بر میز سخن می‌گوید، و لرزان، سرخ، و به فریاد.)
بَدَلِ جان هَیوارد برمی‌خیزد ـ تُند و عصبی.

صدا

کرایست: امّا من یکبار تو را از مرگ مُسلّم نجات داده‌ام پروفسور! آیا حق نیست که اینجا، دِینت را به من بپردازی؟

کرایست: مالکون زلمان! تو ... مرا نمی‌شناسی؟
کرایست: و تو؟
کرایست: و تو؟

جان هَیوارد: من هم که جان هیوارد، از قدیمی‌ترین دوستان و همکاران هوارد کرایست ـ زنده یاد ـ هستم، شما را نمی‌شناسم آقا. و این روشِ مصاحبه را ...
کرایست: تو ... تو ... تو جان هیوارد هستی مرد؟

تصویر	صدا
	جان هیوارد: بدیهی ست که هستم، و این روش مصاحبه را هم نادرست و مسخره می‌دانم. ایران، ظاهراً ما را به اینجا دعوت کرده تا هویّتِ هوارد نیکل‌مان کرایستِ مرحوم را تأیید کنیم، و حال، مسأله معکوس شده است و شما هویّتِ تك تك ما را زیر سئوآل برده‌یید. کرایست: آخر اگر من هوارد کرایست نبودم چگونه ممکن بود بزرگترین خبرنگاران و خبرگزاری های جهان را برای تأیید هویّتم به به اینجا دعوت کنم؟ جان هیوارد: و اگر من جان هیوارد نبودم چگونه ممکن بود برای تأیید هویّتِ دوستم کرایست خطر آمدن به چنین مملکتی را به جان بپذیرم؟
(هر خبرنگاری که سخن می گوید، تابلوی نام کشور و یا روزنامه‌اش را در مقابل دارد مگر آنکه در مواردی نخواهیم به کشور معیّنی اشاره کنیم.) مانوئل تانیو می‌خواهد حرف بزند. ویتوریو تاراگونا می‌خواهد حرف بزند. سینوپی‌جو (از کره‌ی شمالی) تا به حال چندین بار تصمیم گرفته حرف بزند؛ امّا جنجال عمومی نگذاشته است.	

صدا	تصویر
	سینویی‌جو، که جامه‌یی مانند کشیشان دربر دارد، عاقبت، به هنگام سخن گفتن هیوارد، برمی‌خیزد و جلو می‌آید. مأموران، هشیار می‌شوند. سینویی جو، جلوی میز، در مقابل کرایست می‌ایستد، تابلوی «شام آخر» دوّم را می‌سازد و آهسته حرف می‌زند.
سینوجی: آقای هوارد! آقای هوارد! ادامه‌ی این گفت و گوها اصلاً به سود شما نیست. من پیشنهاد می‌کنم که به عنوان اعتراض، جلسه‌ی مصاحبه را ترک کنید آقای کرایست!	
کرایست: من نمی‌شنوم چه می‌گویی سینویی‌جو! اینجا حرفت را با صدای بلند باید بزنی، له یا علیه من، فرقی نمی‌کند. اگر در این مجلس، شهادتی می‌خواهی بدهی باید جرئتِ بلند حرف زدن را داشته باشی؛ و تو...	کرایست که در آستانه‌ی انفجار است فریادکشان سخن می‌گوید.
تو... یودا! تو که سالهای سال نزدیکترین همکار و همراه من بوده‌یی و در ده‌ها سفر، دستیار من بوده‌یی، آیا تو هم حاضر نیستی کرایست بودن مرا با صدای بلند شهادت بدهی؟	کرایست به یوداااسخریوطی اشاره می‌کند ـ مستقیم و با انگشت نشانه.

صدا	تصویر
	یودا،* در این لحظه، حالتی را به خود می‌گیرد که در «شام آخر» داوینچی گرفته است. آنچه در دست چپ اوست ـ که ظاهراً کیسه‌یی‌ست ـ می‌تواند کیف کوچکی باشد و یا جعبه‌ی توتون پیپ؛ امّا به صورتْ باید همان کیسه‌ی چرمین را مجسّم کند.
یودا اسخر (با خونسردی و دنائت): من، تو را نمی‌شناسم، و هرگز نیز نمی‌شناخته‌ام.	
	کرایست، نامتعادل، به فریاد.
کرایست: یهودا! یهودا! پس تو هم آن سی سکّه‌ی نقره را گرفته‌یی؟* پس بمیر ای بروتوس، که مرگ، سزای توست! ** ای وای ای وای! ای وای ای وای! آخر، خجالت نمی‌کشید و شرم نمی‌کنید؟ شما اهل قلم، شما اهل داوری جهان، شما ضبط کنندگان و گزارش دهندگان مبارزات مردم دردمند دنیا، شما به اصطلاح پرچمداران آزادی بیان ... شما نمك	کرایست، ایستاده، با صدای بلند، تدریجاً، سخن گفتن خود را به صورت یك نمایش درمی‌آرود. عمل دوربین، طبق طرح، کرایست را بر بلندی قرار می‌دهد و حاضران را در فرودست.

* به ضمیمه‌ی کلیدی شماره‌ی ۴ درباره‌ی یهودا مراجعه کنید!
* یهودا اسخریوطی، گفته شده که در مقابل دریافت سی سکّه‌ی نقره، عیسی مسیح را لو می‌دهد.
** اشاره به «تراژدی قیصر» دارد و جمله‌ی تاریخی سزار، پس از جنایت بروتوس.

صدا	تصویر
جهان هستید ... و وای به آن روز که نمك بگندد ... اگر نمك، فاسد شود، که اینك شده است، جهان، باز، به چه چیز نمکین خواهد شد؟*** شما که تا به حال عَلَم آزادی و آزادیخواهی را بر دوشهای خود داشته‌یید، اگر شما چنین خود باخته و بدکاره شوید، دیگر مردم جهان به چه چیز دل خوش دارند، و بچّه‌ها به چه دلیل زنده بمانند و زحمتکشان به چه دلیل کار کنند؟ روح شما، تا امروز، چراغ جهان بوده. چراغ را روشن نمی‌کنند تا آن را زیر سرپوشِ سیاهِ خیانت بگذارند.	
بیدار شوید! بیدار شوید ای روشنفکرانِ خفته در بستر جنایاتِ ستمکاران ... و نگذارید که مردانی چون من...	کرایست به گریه می‌افتد.
یودا: سخنرانی شما سخنرانی بدی نبود آقا، امّا این نمایش هم مشکل اساسی شما را حل نمی‌کند. شما در این کنفرانس، اولاً باید ثابت کنید که	یهودا برمی‌خیزد ـ با ادا و اطوار ـ و خونسردیِ بسیار.

*** از نخستین و معروف‌ترین خطابه‌ی حضرت مسیح بر کوه که اینگونه آغاز می‌شود: «خوشا به حال مسکینان در روح؛ چرا که ملکوتِ آسمان از آنِ ایشان است» با تغییراتی.

تصویر

کرایسـت، گریان و درمانده نعـره می‌کشد.

(تا اینجا، مکالمات و گفتارها تماماً به زبان انگلیسی و در مواردی به فرانسـه و آلمانی‌ســت که روی آنهــا فارسی می‌آید. هیچ یك از جمله‌های فارسی، روی لب نیست؛ امّا اینجا، به ناگهـان، کرایســت شروع می‌کند به فارسی حـرف زدن ـ فارسی با لهــجه ـ و نیز

صـدا

هوارد کرایسـتِ واقعـی زنده و ســالم اســت. ثانیاً باید ثابت کنید که هوارد کرایست زنده و سالم، خودِ خودِ شــما هستید.

در شرایطی که نزدیکترین یاران و همکارانِ شادروان هوارد کرایست در این مجلس حضـور دارند و کرایســت بودنِ شــما را رســماً و صراحتاً انکار می‌کنند، آیا از عهــده‌ی این کار برمی‌آیید و آیا باز هم ادّعا می‌کنید که هوارد نیکل‌مان کرایست هستید؟

کرایســـت: ای رذل! ای خــائن! نمی‌توانم ثابت کنم که هوارد کرایست هســـتم؛ امّا می‌توانم از ته قلبم و از اعماق روحـم، با خلوص و صــداقت فریاد بکشـــم: «من هوارد کرایســـت هســتم. من زنده هســتم. من ســالم هستم».

(به فارسی ـ با فریادی عظیم)
مان ـ زنده ـ هاســتم. مان ـ ســالم هاستم. مان ـ کرایسـت هاسـتم. من ـ زنده ـ هاستم ـ مان سالم هاستم.

جمله‌ی «من زنده هستم...» را به چندین زبان می‌گوید ـ تماماً با لهجه، و در مواردی هم به انگلیسی می‌گوید ـ بدونِ تبدیل به فارسی...)

کرایست، با مشت گره کرده، دائماً با فشاری افزون شونده، روی میز می‌کوبد، و دائماً صدای خود را بلندتر می‌کند.

میز، زیر مشت‌های او می‌لرزد و ضربه‌ها، چوب میز را، زیر مشت کرایست، خُرد می‌کند و دست کرایست به خون می‌نشیند، و او همچنان، با حالتی جنون‌آمیز، به زبانهای انگلیسی، فارسی، فرانسه، عربی و آلمانی فریاد می‌کشد که «من زنده هستم. من سالم هستم». نیک‌نظر و مترجمان می‌کوشند که او را متوقّف کنند، ممکن نمی‌شود. محافظانِ آشنا می‌شتابند. نیک‌نظر اشاره می‌کند که «از تالار خارجش کنید» و محافظان، دستهای کرایست را می‌گیرند و او را با فشار به سوی در خروجی می‌کشند، در حالی که کرایست، سر به عقب

تصویر	صدا
چرخانده، عرق‌ریزان و بیخـود از خویش نعره می‌کشد: «من کرایست هستم. من زنده هستم. من سالم هستم».	
۷۳ـ صحنه‌ی دوم ـ دالانِ ساختمان کنفرانس ـ داخلی	
کرایست را آشنایان، با فشار به پیش می‌رانند و کرایست فریاد می‌کشد. آشفتگی و اضطراب و سردرگمی حس می‌شود. دویدن‌های بی‌جهت، راه گشودن‌ها، پس و پیش کردنِ آدمها.	امّا بدونِ صدا
در این مرحله، صورت درشتِ برخی از آدم‌های آشنا، به طور برق‌آسا، مطالعه می‌شود: مریم، روحانی بزرگ، نیک‌نظر، سه محافظ، مریم، فردوس...	سکوت مطلق
دکتر حنایی در وسط راه، قلب خود را می‌گیرد و می‌نشیند. درد در صورت اوست. مریم به طرف کرایست می‌دود ـ امّا به او نمی‌رسد.	

تصویر | **صدا**

دیواری از بچّه‌های کمیته و سپاه گرداگردِ گروهِ آشنا و کرایستْ ایجاد می‌شود. کرایست به جلوی در خروجی می‌رسد. صدای او تمام می‌شود. به نظر می‌رسد که در آستانه‌ی بیهوشی ست. یك لحظه از حال می‌رود. کسانی او را بغل می‌کنند. به حال می‌آید. جلوی بینی او چیزی می‌گیرند. از دست او خون می‌چکد.

سکوت مطلق

۷۳ـ صحنه‌ی سوّم ـ جلوی ساختمان (قبلاً دیده‌ییم) ـ خارجی

کرایست و همراهان وارد باغچه‌ی جلوی ساختمان می‌شوند.

دو صفِ به هم فشرده‌ی دو سویه از مأمورانِ مُسلح، دالانی از محافظت ساخته‌اند.

جلوی کرایِست، سه محافظِ آشنا مضطرب و آشفته و نگران، حرکت می‌کنند.

تصویر | **صدا**

کرایست، تقریباً سر دست می‌رود.

۷۳ـ صحنه‌ی چهارم ـ بالای یك بنای بلند ـ روز ـ خارجی

سه جوان، با سه تفنگِ دوررزنِ دوربین‌دار. هر سه جوان با سبیل قیطونی و صورتهای نسبتاً چاق.

سه جوان، قراول رفته، دست بر ماشه.

سکوت مطلق

ادامه‌ی صحنه‌ی سوم ـ بی تغییر

سه محافظ، ناگهان، از پا درمی‌آیند. خونین از قسمتِ سر، صورت، سینه.

(نُماها تماماً درشت تا نیم تنه، مگر در لحظه‌های تابلو.)

نیك نظر، یك آن متوجّه می‌شود. دهان باز می‌کند تا چیزی بگوید. ناگهان کرایست پس می‌افتد. خون بر سینه‌ی او در ناحیه‌ی قلب و سپس شکم.

ناگهان همه چیز به هم می‌ریزد.

همزمان با اوّلین تیری که کرایست می‌خورد، موسیقی، قطعه‌ی «مسیح بر صلیب» در نقطه‌ی اوج، گشوده می‌شود.

صدا	تصویر
	آدم‌ها می‌دوند.
موسیقی، تنظیم شده برای صحنه‌ها و نماهای مورد نظر، طبق طرح، می‌کوبد و می‌کوبد و اوج می‌گیرد و کَرکننده می‌شود.	آشفتگی در اوج. صورتهایی غرق در ماتم و خشم و نفرت و غم ـ در حرکت. صورت نیک‌نظر. صورت دکتر فردوس. کیف فوریت‌های دکتر فردوس و دستهای او که کیف را می‌گشاید. مریم که از سویی به سویی می‌دود ـ گریان. کرایست، که بر دستهای چند محافظ حمل می‌شود. * (تابلوی «مسیح با تاجی از خار» اثر تیسین ـ مونیخ) صورت یودا ـ در حرکت ـ وارد قاب می‌شود و خارج. مریم، دوان، بی‌جهت. کرایست بر سر دست، در حرکت.
قطعه‌ی «مسیح بر صلیب» در یک حرکتِ تداخلی جای خود را به سرودِ «آمریکا، دشمن انسان» می‌سپارد و	(تابلوی «فرود آمدن مسیح از صلیب» اثر تینتورِتّو ـ آکادمیای ونیز)

* لحظه‌های تابلو، بسیار کوتاه است امّا ابتدای آن، دقیقاً گرده برداری شده از تابلوست و بعد تغییر می‌کند.

تصویر	صدا
نیک نظر، فقط می گوید: «نه... نه...» دکتر مهتا، گریان، خود را به سوی کرایست می کشد و فریاد می زند: «راه بدهید! اجازه بدهید!»...	این سرود، می کوبد تا پایان، و تا بعد از تمام شدن فیلم ـ به تکرار:
کرایست بر سر دست، در حرکت.	آمریکا، دشمن انسان آمریکا، دشمن ایمان آمریکا، دشمن ایران نابود باد آمریکا نابود باد آمریکا (و الباقی...)
(تابلوی «فرود آمدن مسیح از صلیب» اثر روبنس ـ کلیسای آنتورپ)	کرایست: خدای من! خدای من! چرا مرا تنها گذاشتی؟ انجیل مُرقس ـ مسیح بر صلیب
صورت درشت کرایست، که یك لحظه چشمها را نیمه باز می کند و آنگاه ثابت می‌ماند.	ایلّوی! ایلّوی! لِماذاترکتَنی؟ (به انگلیسی ـ به فرانسه ـ به آلمانی) موسیقی سرودِ «آمریکا دشمنِ انسان»

ضمیمه

پیوستارِ «اوج غم و عَزا»

۱ـ یك سیاهپوست آمریکایی، زیر نورهای رنگینِ چرخان و جابه‌جا شونده، در نمای محدود، با تمامی عصبیّت و اندوه خود، ترانه‌ی «گریه کُن به خاطر کرایست» را می‌خواند. او، جداً و عمیقاً دلسوخته است و سرشار از اندوه ـ چنانکه گویی یکی از رهبران آزادیخواه سیاهان به قتل رسیده است.

آوازخوان سیاه، چنان با هیجان می‌خواند که رگهای گردن او بیرون می‌زند، دندانهای او کلید می‌شود، و سرانجام، اشکی مملو از درد و سوز بر گونه‌های او جاری می‌شود.

مُشت‌های گره شده‌ی خواننده، بارها، با فشارهای عصبیِ حاد، از پایین به بالای سر او می‌رود، و برفراز سر، با همان حالت عصبی و چنگ شده، باز می‌شود.

کار خواننده، تدریجاً، به نوعی بی‌شکلیِ عصبی می‌انجامد، همراه با مویه‌ی دردناك و سرشار از عزای سیاه.

در لابلای آواز سیاه، که همراه با ساکسیفون یا ترومپت و ضربهای جازی‌ست، و ما، در لحظه‌هایی این دو نوازنده‌ی سیاه یا سفید را هم در نمای

بسته، در پرتو نورهای متحرّکِ رنگین می‌بینیم که اشک ریزان می‌نوازند، چندین صحنه را، در فضاهای بسیار بسته‌ی آمریکایی، در قاب‌هایی که موضوع را از همه سو بریده، نیز می‌بینیم.

۲ـ یك دست، از مچ به انگشتان، که به شکل عصبی چنگ شده، با فشاری دردناك و چنگالی باز می‌شود. (سفید ـ زن)

۳ـ همان ۲، سیاه، زن.

۴ـ همان ۲، سفید، مرد.

۵ـ همان ۲، سیاه، مرد.

۶ـ۷ـ۸ـ۹ـ تکرار دو تا پنج، به این ترتیب که در ۲ تا ۵، اگر دستهای راست باز شده، در این مجموعه نُما، دستهای چپ باز می‌شود.

۱۰ـ صورتِ کاملاً درشت و از همه سو بُریده شده‌ی وسیله‌ی قاب تصویر، بزك کرده، سیگار بر لب، که اشك می‌ریزد.

۱۱ـ صورت درشت مردی، به گونه‌ی ۱۰.

۱۲ـ صورت زنی مملو از خشم و نفرت.

۱۳ـ صورت مردی، به گونه‌ی ۱۲.

۱۴ـ زنی، درشت، سیگار روشن نشده بر لب، که دستی فندك به آن نزدیك

می‌کند. روی فندك، عکس کرایست.

۱۵ـ تنه‌ی دو مرد یا زن، در عبور یا در تکان، که روی پیراهنِ پوشانده شده بر تن‌ها، عکس کرایست، تکان می‌خورد.

۱۶ـ یك جعبه یا بسته‌ی دستمال کاغذیِ آمریکایی. عکس روی جعبه یا بسته، کرایست است. دستی ظریف و زیبا، یك دستمال کاغذی بیرون می‌کشد، دستمال را بالا می‌برد. زنی‌ست اشك ریزان و بغض کرده. دستمال را، زن، به چشم‌ها می‌مالد و اشکهای خود را پاك می‌کند.

۱۷ـ جلد یك کتاب با عکس کرایست، و جُمله‌ی «برگزیده‌ی سخنانِ اچ. اِن. کرایست» و در کنارش، باز کتاب دیگری با جلد دیگر، به نام «زندگی و مبارزات کرایست». شاید از هر کتاب دو یا سه جلد.

۱۸ـ دو کودك ۸ ـ ۱۰ ساله‌ی آمریکایی مشغول توپ بازی با هم. توپ بر زمین می‌افتد، چرخان به سویی می‌رود و می‌ماند. روی توپ، تصویر کرایست است با جُمله‌ی «آه کرایست!» که در جاهای مختلف، همین جمله را دیده‌ییم.

(تصویرها با بار مثبت عاطفی ـ بدون پوزخند.)

۱۹ـ یك تابلو یا آگهی تلویزیونی، به انگلیسی: برای خواندن ترانه‌ی «آه... کرایست!» با ما، با ملّت بزرگ ما، همصدا شوید!

۲۰ـ صورت درشت زنی که با تمام قدرت و فشار، جیغ می‌کشد: کرایست!

۲۱ـ صورت مردی که با تمامِ قدرت و فشار...

۲۲ـ دستی جام بلوری را با عصبیّتِ تمام پرتاب می‌کند.
دیواری، جام را متلاشی می‌کند. و همزمان، خواننده می‌گوید: آه... کرایست!
صدای خواننده: آه... کرایست!
(صدای گریه‌ی خواننده)

خواننده‌ی سیاه پوست، نرم و آرام با حرکتی مارگونه می‌خواند. فشارهایی درونی بر او وارد می‌آید ـ چنانکه در ابتدا گفته شد. همه عصبیّتِ فرو خورده، همه درد و اندوه و خشم...

Oh cryfor, cryfor, cryfor Christ!
Oh Christ, oh Christ, oh Jesus Christ!

آه... گریه کُن، گریه کُن، گریه کن برای کرایست!
آه... کرایست، آه کرایست، آه... ای مسیح مُقدّس!

On your long, long, long journey,
To a land far, far, far away,
You met with hatred and blood,
And wrath dragging wisdom astray.

در آن سفرِ دور، دور، بسیار دور و درازت
به سرزمینی دور، دور، بسیار دور
با نفرت و خون روبرو شدی
و با خشم، که خِرد را به بیراه می‌کشد.

Oh cryfor, cryfor, cryfor Christ!
Oh Christ, oh Christ, oh Jesus Christ!

آه... گریه کُن، گریه کُن، گریه کُن برای کرایست!
آه... کرایست، آه کرایست، آه کرایست مُقدّس! (آه ای عیسی مسیح!)

In that land, far, far, far away,

Have they torn you to pieces. with hate and despise?

Have they killed you - in that wretch,

far - away land?

Have they crucified you?

So rise! rise! oh rise!

در آن سرزمینِ دور، دور، بسیار دور
آیا با نفرت و کینه، پاره پاره‌ات کرده‌اند؟
آیا تو را کشته‌اند ـ در آن سرزمینِ دورِ نفرین شده؟
آیا به چلیپایت کشیده‌اند؟

پس، برخیز، برخیز، آه... برخیز!

Oh cryfor, cryfor, cryfor Christ!

Oh Christ, oh Christ, oh Jesus Christ!

آه... گریه کُن، گریه کُن، گریه کُن برای کرایست!
آه... کرایست، آه کرایست، آه... ای عیسی مسیح مُقدّس!

Away from your country, away from your home,

Away from your ma, from your Holy Mother,

Where are you now, oh Christ?

Where's your body lying, oh Christ?

Are you alone and lonely, oh Christ?

Are you dead or dying, oh Christ?

دور از وطنت، دور از خانه‌ات
دور از مادرت، مادر مُقدّست
اینك، کجایی ای کرایست؟
تنت کجا نهفته است ای کرایست؟
آیا تنها و غریب مانده‌یی ای کرایست؟

آیا مُرده‌یی یا در آستانه‌ی مرگی ای کرایست؟

Oh cryfor, cryfor, cryfor Christ!

Oh Christ, oh Christ, oh Jesus Christ!

آه... گریه کُن، گریه کُن، گریه کُن برای کرایست!
آه... کرایست، آه کرایست، آه... ای عیسی مسیح مُقدّس!

یادداشت

کرایست، از یك بلندی سقوط کرده است؛ بنابراین احتمالِ این وجود دارد که در خوابهای کابوسگونه و دردناکش، به اَشکالِ مبهم، خود را در حال سقوط از بلندی ببیند و از خواب بپرد. ساختمانِ متداولِ اینگونه خوابها چنین است که شخص ساقط، آرام و نرم سقوط می‌کند و قبل از رسیدن به کف زمین، آشفته بیدار می‌شود و از کابوسْ می‌رهد؛ امّا من میل دارم این ساختمان را به سوی تلاشِ جسمانیِ کرایست برانم تا بُعد نُمادینی هم داشته باشد و نگاهی فرویدی به مسأله‌ی خواب نباشد. به این ترتیب و در صورت لزوم، پیوستارِ زیر در لابلای پیوستارهای ۱۰ به بعد می‌تواند جاسازی شود ـ البته مشروط به اینکه کاملاً بنشیند و کارکردی نو و زنده داشته باشد و همان کابوسهای متداول و مرسوم نباشد.

اشاره‌ی کرایست به خوابهایی که می‌بیند نیز شاید بتواند در حدّ تصویر تأثیرگذار باشد و ما را از تصویر بی‌نیاز کند.

مخاطب او طبیعتاً و در وهله‌ی نخست، مریم مجّدل است.

پیوستارِ خواب

کرایست، مانند شیِ‌ئی پنبه‌یی و سبک امّا در هیأتِ تقریبی یك انسان سفیدپوش، از بلندی ساقط می‌شود ـ نرمِ نرم، و چون به سطحی سنگی یا سرُبی می‌رسد و تصادف یا تصادم اتّفاق می‌افتد، شیِ‌ئی که سفید و پنبه‌یی‌ست همچون یك مجسمه‌ی گچیِ نرم به قطعات بسیار تبدیل و متلاشی می‌شود و به جهات مختلف، پرتاب. پرتابِ کرایستِ گچی چیزی همانند یك انفجار را ارائه می‌دهد.

(در سکوت مطلق یا زیر مکالماتی که به خواب مربوط نیست.)

پس از اینکه کرایست به دوّمین بیمارستان منتقل می‌شود، می‌توان طیّ دو نُما ـ پیوستارِ مستقل، سوار شدن دکتر یحیایی را در یك هلیکوپتر و پیاده شدن دکتر مهتا یا فردوس را از یك هلیکوپتر نشان داد تا معلوم شود که چرا ایادی آمریکا قادر نیستند به راحتی جایگاه کرایست را پیدا کنند

این دو نُما را از دکتر مهتا، دکتر نیك‌نظر، دکتر فردوس، و دکتر حنایی، بعد از انتقال کرایست به سوّمین بیمارستان نیز می‌توان داشت ـ در زمان خاصّ میان شب و روز، با تلقین شب. در این حال، چراغهایی در پس‌زمینه روشن

باشد و هلیکوپتر در جایی که استتارپذیر است عمل کند.

موسیقیِ نظامیِ محکم و کوبنده و شتابان همراه با آوازِ گروهی.

سرود

آمریکا دشمنِ انسان
آمریکا دشمنِ ایمان
آمریکا دشمنِ ایران
نابود باد آمریکا ـ نابود باد آمریکا
دشمن آزادی آمریکا
دشمن آبادی آمریکا
دشمنِ شادی آمریکا
نابود باد آمریکا ـ نابود باد آمریکا

(تا زمانی که جمعیّت در سالن سینما هست، تکرار شود...)